

احقاقِ حق: یک دفاع‌نامهٔ مهمّ شعر حزین

مقدمه و تصحیح: سید حسن عباس*

مقدمه

وارسته سیالکوتی ملّ (م: ۱۱۸۰/هـ ۱۷۶۶م)، یکی از برجسته‌ترین ادیبان و منتقدان ادبیات فارسی در قرن دوازدهم هجری در شبه قارهٔ به شمار می‌آید. با وجود این، تذکره‌های این دیار از ذکر وی خالی است و فقط لجهمی نراین شفیق اورنگ‌آبادی در تذکرهٔ گل رعنا و علی حسن در صبح گلشن و بهگوان داس هندی در سفینهٔ هندی یادی از وی کرده‌اند. شفیق می‌نویسد:

”وارسته: مولد او سیالکوت از توابع لاهور است لهذا نام او سیالکوتی ملّ بود. از ابتدای سنّ شعور ذوق سخن به هم رسانده و در نظم و نثر رتبهٔ شایسته پیدا کرد و رسایل مفیده نوشت از آن جمله رسالهٔ *مصطلحات الشعراء*... مرد قصیرالقامت بود و زبان گزنده داشت. اکثر معاصران خود را هجو کرد. معاصران هم در خدمت‌گذاری کمی نکردند مثل میر محمد علی رایج سیالکوتی و شیخ نورالعین واقف بتالوی و دیگران. از وطن برآمده جهان‌آباد و جاهای دیگر را سیر کرد و جماعت موزونان را برخورد. تذکرهٔ الشعرایی نوشت و بر اکثر آن ایراد گرفت. گویا اعتراض نامه‌ایست، اما این تذکره به نظر فقیر نرسیده. از زبان شاه عبدالحکیم حاکم لاهوری حقیقت آن استماع یافت. آخر حال به دیرهٔ غازی خان که قریب ملتان است رفت و در همانجا سنهٔ ثمانین

◆ تألیف وارسته سیالکوتی ملّ لاهوری (م: ۱۱۸۰/هـ ۱۷۶۶م).

* استادیار فارسی دانشگاه هندوی بنارس.

و مائة و الف رخت از این عالم بریست. صاحب دیوان است، اما اشعار او به مؤلف نرسیده مگر این بیت او در رساله جواب شافی که ذکرش می‌آید، به نظر درآمد: نیست در دهر زبان بازی اگر مایه درد از چه رو جامه تلخ است به بر سوسن را^۱ سید علی حسن خان سلیم بهوپالی در صبح گلشن آورده است: «وارسته لاهوری، سیالکوتی مل نام داشت و برای تحقیق اصطلاحات فارسی به سرزمین ایران قدم گذاشت. سی سال در آنجا بود و کتاب مصطلحات الشعرا و صفات کاینات به کمال تنقیح و تهذیب تألیف نمود و با شیخ محمد علی حزین لاهیجی محبتی داشت. بنابراین رجم الشیاطین در جواب تنبیه العافلین خان آرزو نگاشت.^۲ میرزا محمد حسن قتیل نبیره او بود و آهنگ سخن بدین طریق می‌سرود: دل ز زلفش مشک چین دارد هوس این پریشان بند بر مو بسته است

*

سرو در رقص ست و قمری مست و دست افشان چنار

وقت بشکن بشکن توبه ست ساقی می‌بیار

رباعی:

از سیرت نواب ز ما می‌پرسی داند همه کس تو از کجا می‌پرسی
دانی که لئیم‌ست و خسیس‌ست و بخیل بینی ده و فرسنگ چرا می‌پرسی^۳
بهگوان داس هندی لکهنوی مؤلف تذکره سفینه هندی نوشته است:
«مولدش سیالکوت من مضافات لاهور است. در نظم و نثر ماهر بود و به عروض و قافیه و اصطلاحات و لغت با خبر. چنانچه در این فن تألیفی دارد و شعر هم خوب می‌گفت. ازوست:

نگردد رام کس هرگز دل وحشت لباس ما

چه خونها خورده طفل اشک تا شد روشناس ما^۴

۱. شفیق اورنگ‌آبادی، منشی لچه‌می نراین: گل رعنا، ص ۷۲-۱۶۹.

۲. این قول صحت ندارد (نگارنده).

۳. سلیم بهوپالی، سید علی حسن خان: صبح گلشن، ص ۵۸۰.

۴. هندی لکهنوی، بهگوان داس: سفینه هندی، ص ۲۳۶.

دکتر سید عبدالله دربارهٔ وارسته لاهوری چنین اظهارنظر کرده است: "وارسته بهترین محقق عصر خود بود و نیروی انتقادی عجب در خود داشت. روشی که محقق رشیدی در علم لغت تجویز کرده، وارسته همان روش را اختیار نموده، سعی داشت که آن را به پایهٔ تکمیل رساند. متأخرین به استادی وارسته قایلند. او علم شعر را با تراکیب نوین مزین ساخت... وارسته در نامه‌نگاری طرز خاصی داشت. او در شعر تصرف را درست نمی‌دانست!"^۱

این که علی حسن خان در صبح گلشن نوشته است که وارسته به ایران رفته و سی سال در آنجا بود، صحت ندارد و این التباس از جمله‌ای که وارسته در مصطلحات الشعرا نوشته است یعنی: "ناچار رجوع به زبان دانان ایران دیار نمودم و پنجاه سال در این تلاش به سربردم" رخ داده است؛ وگرنه حقیقت این است که او هیچ وقت به ایران نرفته و منظور از جملهٔ او اینست که او در جمع‌آوری کلمات و لغات و مصطلحات فارسی از ایرانیان مقیم هند بهره جسته است و در این کار پانزده سال مشغول بوده است.

آثار وارسته

دکتر سید عبدالله کتابهای زیر را در آثار وارسته نام برده است:

۱. مصطلحات الشعرا؛
۲. مطلع السعدین؛
۳. صفات کاینات (عجایب و غرایب)؛
۴. جواب شافی (رجم الشیاطین)؛
۵. جنگ رنگارنگ یا تذکرهٔ وارسته.

مصطلحات، مطلع السعدین و صفات کاینات چاپ شده‌اند و جواب شافی و جنگ رنگارنگ به طبع نرسیده‌اند و نسخه‌های آن دو نیز کمیاب است. یک اثر وارسته او که احقاق حق نام دارد، هیچ کس یادی از آن نکرده است. همچنین اسم رسالهٔ جواب شافی را که نام دیگر آن رجم الشیاطین است، برده‌اند، اما خود رساله را کسی

۱. عبدالله، [دکتر] سید: ادبیات فارسی در میان هندوان (ترجمهٔ فارسی: دکتر محمد اسلم خان)، ص ۲-۱۳۱.

مورد مطالعه قرار نداده است. به همین سبب این رساله را به نادرست «یکی دیگر از دفاع‌نامه‌ها پیرامون شعر حزین» دانسته‌اند. در این مورد استاد دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی می‌نویسند:

«کتابی به نام رجم الشیاطین تألیف وارسته سیالکوتی صاحب فرهنگ مصطلحات الشعراء، در دفاع از حزین نام‌برده‌اند که متأسفانه بنده نتوانستم نسخه‌ای از آن پیدا کنم. همه جا در فهرستها نام آن آمده است، ولی از اصل آن، گویا جایی خبری نیست. اگر پیدا شود، بی‌گمان کتاب مهمی است و یکی دیگر از دفاع‌نامه‌ها پیرامون شعر حزین است»^۱.

دکتر سید عبدالله نیز آن را در جواب تنبیه الغافلین دانسته است، می‌گوید:

«وارسته در جواب تنبیه الغافلین آرزو، رساله‌ای به نام رجم الشیاطین نگاشت و به اعتراضات خان آرزو ایراد گرفت»^۲.

در حالی که شفیق اورنگ‌آبادی در تذکره گل رعنا و میر غلام علی آزاد بلگرامی در تذکره خزانه عامره، بخشی از رساله وارسته را - که جواب شافی و رجم الشیاطین نام دارد - نقل کرده‌اند. وارسته این رساله را در سال ۱۱۶۳ هـ/ ۱۷۴۹ م تألیف کرده که در رد اعتراضات سراج‌الدین علی خان آرزوست که بر اشعار حاکم لاهوری وارد کرده بود. آزاد بلگرامی در خزانه عامره در ترجمه حاکم لاهوری می‌نویسد:

«حاکم) مکرر پیش فقیر نقل کرده و در مردم دیده هم نوشته که دیوان خود را نزد سراج‌الدین علی خان آرزو بردم که به نظر تأمل مطالعه نموده و از حسن و قبح کلام آگاهی بخشید. اول امتناع نمود. آخر نگاه‌داشت و بعد دو ماه فرستاد و آنچه به خاطرش رسید بر حواشی دیوان نوشت و بعد رفتن لاهور چون وارسته سیالکوتی اعتراضات خان آرزو را دید در برابر رساله نوشت و جواب شافی نام گذاشت... رساله جواب شافی تألیف وارسته حاضر است. وارسته را جواب بعضی اعتراضات خوب به هم رسیده و جواب بعضی چنانچه باید به هم نرسیده»^۳.

۱. شفیعی کدکنی، [دکتر] محمد رضا: شاعری در هجوم منتقدان، مؤسسه انتشارات آگاه، تهران، ص ۱۱۶.

۲. عبدالله، [دکتر] سید: ادبیات فارسی در میان هندوان (ترجمه فارسی: دکتر محمد اسلم خان)، ص ۲-۱۳۱.

۳. آزاد بلگرامی، میر غلام علی: خزانه عامره، کانپور، ۱۸۷۳ م، ص ۲-۲۰۱.

راقم سطور جواب شافی را با دو سه نسخه خطی تصحیح نموده‌ام که به زودی به طبع خواهد رسید.

همچنین درباره جنگ رنگارنگ باید عرض کنم که این تذکره وارسته نیست، بلکه بیاض ماندی است و نسخه خطی آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران در دو مجلد به شماره‌های ۷۷۵۵-۵۶ نگهداری می‌شود و نام آن گلدسته برجسته یا جنگ رنگارنگ آمده است و به احتمال قوی به خط وارسته است. بنده آن را دیده بودم و از همین بیاض این اطلاع به دست می‌آید که اسم پدرش خوشدل بود. جای دیگر اسم پدر وارسته به نظر نیامده و در فهرست آن کتابخانه به این صورت آمده است: وارسته بن خوشدل.

اما احقاق حق نیز از تألیفات وارسته است که در پاسخ اعتراضات خان آرزو بر اشعار شیخ علی حزین لاهیجی - که در تنبیه الغافلین آورده است - می‌باشد. سال تألیف آن روشن نیست.

خان آرزو در تنبیه الغافلین ۳۱۵ بیت غزل و قصیده شیخ و همچنین سه رباعی وی را مورد اعتراض قرار داده است و وارسته در احقاق حق ۶۹ بیت حزین را که مورد ایراد خان آرزو قرار گرفته بود، آورده و پاسخ داده است. او می‌خواست که تمام اعتراضات خان آرزو جواب گفته شود، اما چون در سفر بوده و حضور ذهنی و مواد لازم را در دست نداشته، لذا به همانقدر که پاسخ داده، اکتفا نموده است.

وارسته در این رساله همان شیوه نگارش را آورده است که خان آرزو در تنبیه الغافلین بکار برده بود. وارسته اول به عنوان «قوله» بیت شیخ حزین را آورده، سپس به عنوان «قال» ایرادهای خان آرزو را نقل کرده و پس از آن به عنوان «اقول» پاسخ خود را آورده است. میرزا غالب دهلوی درباره پاسخهای وارسته گفته است:

”وارسته سیالکوتی صد جا بر تحقیقات خان آرزو اعتراض وارد کرده است و هر اعتراض بجا است“^۱.

۱. غالب دهلوی، میرزا اسدالله خان: عود هندی، ص ۶۳.

درخور ذکر است که در کلیات صهبایی (امام بخش) چاپ مطبع نظامی کانپور در ۱۲۹۵ هـ/۱۸۷۸ م، رساله‌ای به نام اعلاءالحق در جواب رساله احقاق الحق سراج‌الدین علی خان آرزو از ص ۷۵۷ تا ۷۷۰ آمده است که به رساله احقاق حق تألیف وارسته هیچ ارتباطی ندارد؛ اما در نقد ادبی اهمیت بسزایی دارد.

نسخه‌های خطی احقاق حق وارسته کمیاب است و تا به حال سه نسخه از این رساله پیدا شده است:

۱. رامپور، کتابخانه رضا، شماره ۲۴۵۲ ب در یک مجموعه، به خط نستعلیق مایل به شکسته، کاتب عنبر شاه خان و تاریخ کتابت ۲۷ جمادی‌الآخر ۱۲۳۶ هـ/۱۸۲۰ م، از برگ ۱۱۸ الف تا ۱۳۴ الف، هر صفحه دارای ۱۹ سطر. این نسخه در تصحیح، در متن قرار گرفته است و با علامت «ر» نشان داده شده است.

۲. رامپور، کتابخانه عمومی صولت، شماره ۱۸۴ در یک مجموعه که شامل چهار شربت قتیل (از ۲ تا ۱۰۶ ص)، احقاق حق وارسته (از ۱۱۰ تا ۱۴۵ ص) و جواب شافی وارسته (از ۱۵۰ تا ۱۷۰ ص) است. نسخه به خط نستعلیق خوانا است. کاتب نسخه گنج بهاری لعل و تاریخ کتابت ۴ ذی‌الحجه ۱۲۵۲ هـ/۱۸۳۶ م، روز سه‌شنبه می‌باشد. در تصحیح متن، از این نسخه به صورت نسخه بدل استفاده شده و این نسخه را با علامت «ص» مشخص کرده‌ام.

۳. یک نسخه در کتابخانه خدابخش پتنا به شماره ۱۹۸۶، به خط نستعلیق در ۴۶ برگ موجود است که نام کاتب و تاریخ کتابت ندارد و اثر کرم خوردگی هم در آن نمایان است. از این نسخه استفاده نکرده‌ام. در تصحیح متن، اشعار حزین را با دیوان چاپی او به کوشش آقای بیژن ترقی در تهران در سال ۱۳۶۲ هجری شمسی منتشر شده بود، تطبیق داده و صفحات آن را نشانه گذاری کرده‌ام. برخی ابیات حزین در دیوان چاپی هم نیامده است.

شایان ذکر است که رساله احقاق حق تألیف وارسته لاهوری یکی از مهمترین رساله‌های نقد ادبی در هند است. با مطالعه آن، ذوق و قریحه نقد و انتقاد مؤلف آن و همچنین وسعت مطالعه و باریک‌بینی او به خوبی مشخص است. در میان رساله‌های نقد ادبی که در هند تألیف شده است، این رساله مقام شامخ دارد. همین جا باید از اولیای

محترم کتابخانه رضا و کتابخانه صولت رامپور ادای تشکر صمیمانه کرد که اگر آنان کمک نمی‌کردند، این رساله تا به حال در قفسه‌ها مانده بود. از ادب‌دوستی و ادب‌نوازی آن سروران گرامی بسیار متشکرم.

امیدوارم با چاپ و نشر این رساله در زمینه نقد ادبی در تاریخ ادبیات فارسی هند باب تازه‌ای باز شود.

منابع مقدمه

۱. آزاد بلگرامی، میر غلام علی: خزانه عامره، کانپور، ۱۸۷۳ م.
۲. سلیم بهوپالی، سید علی حسن خان: صبح گلشن، مطبع شاهجهانی، بهوپال، ۱۲۹۵ هـ/۱۸۷۸ م.
۳. شفیع کدکنی، دکتر محمد رضا: شاعری در هجوم منتقدان، مؤسسه انتشارات آگاه، تهران.
۴. شفیق اورنگ‌آبادی، منشی لجهمی نراین: گل رعنا.
۵. عبدالله، دکتر سید: ادبیات فارسی در میان هندوان (ترجمه فارسی: دکتر محمد اسلم خان)، مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی، موقوفات دکتر محمد افشار یزدی، تهران، ۱۳۷۱ م.
۶. غالب دهلوی، میرزا اسدالله خان: عود هندی، مطبع نامی منشی نولکشور، کانپور.
۷. هندی لکهنوی، بهگوان داس: سفینه هندی، تنظیم‌کننده سید شاه محمد عطاء الرحمن عطا کاکوی، پتنا، ۱۹۵۸ م.

رساله احقاق حق و ارسته سیالکوتی مل

بعد^۱ حمد خدایی که علام غیوب است و ستار عیوب بر رای صدق گرای ارباب دانش و انصاف که غبار جور و اعتساف بر دامن‌شان ننشسته مکشوف باد که خان سراج المحققین زاد تحقیقه بر اکثر اشعار شیخ دقت آیین، نفرد گزین، شیخ محمد علی حزین ایرادها گرفته رساله مسمی به «تنبيه الغافلین» ترتیب داده. چون بنده و ارسته رساله مذکور را به نظر امعان دیدم و به کنه آن وارسیدم، دریافتم که بیشتر ناشی از تعصب بی‌جا است. در ملت سخن‌شناسی، احقاق حق واجب دانسته، این چند ورق به قلم آوردم و «احقاق حق» نام گذاشتم. یاران خدا را انصاف که الانصاف خیرالاولی و اوصاف. اگر چه استدلال و استشهاد به اقوال فصاحت منوال زمرة^۲ قدما که ائمه این علم‌اند، احسن و مستحسن بوده، لیکن به^۳ اقتدای آثار معترض که در اکثر مؤلفات خود خاصه در «چراغ هدایت» به شواهد متأخرین اکتفا ورزیده، بنده هم [به^۴] استمساک اشعار این جماعت مکتفی گردیده، هر چند به حکم تتبع تنبیهات رساله معترض قاطبه از روی خصمی بی‌جا است و اگر به نظر تحقیق دیده شود، آن رساله البته^۵ در حقیقت مأخوذ است. اما چون در این روزها مصایب سفر بی‌ماحصل که به حسب آبخورد و قسمت بد برسبیل خواهش و رغبت اتفاق افتاده به انضمام مکروهات شتی سررشته حواس از هم گسیخته و حضور خاطر را خوب فراموش نموده و مع هذا مصنفات فصحا که مستنبط منه مستندات است، حاضر نیست بالفعل به قدر استحضار جوابهای اکثر ایرادات نگاشته اجوبه به واقعی بعونه تعالی بعد وصول به وطن و نفس راست کردن به شرط حیات بی‌وفا به قلم آرم^۶.

۱. ص: بعد از.

۲. ص: زمرة، ندارد.

۳. ص: به، ندارد.

۴. ر: به، ندارد.

۵. ص: رساله البته، ندارد.

۶. ص: آمدم.

باقی داستان به فردا است.

*

قوله:

دلی بی‌تو چو شیشه شکسته در گریه‌های هاست ما را^۱
 قال: لفظ «هایها» غالب که جمع «های» نیست و اگر منظور «های‌های» است پس
 مسموع نیست. در این صورت سند می‌باید. «هایا‌های» شهرت دارد.
 اقول: سند حاضر است از مؤمن استرآبادی، بیت:
 های و هوایی می‌رسد امشب به گوش هوش ناز^۲
 هم نشین از گریه‌پُرهای ها معذور دار
 میر معز فطرت که فاضل و شاعر قرارداده وقت خود بود لفظ «وای» را^۳ به حذف
 «یا» آورده چنانکه بیت:
 ناله انگشتی زند هم بر لب خاموش من
 آسمان فریاد بردارد که ای وا گوش من

*

قوله:

حزین از دیده می‌نالم نگاه حسرت‌آلودی
 که از آغوش مزگان داده‌ام خاکِ صفاهان را^۴
 قال: در مصراع اول «می‌نالم» گویا به نون است، لیکن نالیدن لازم است. نگاه
 حسرت‌آلود و این از عالم سر برهنه باشد [۱۱۸ الف] چنانکه در این بیت:
 سر برهنه از آن سیر می‌کند درویش که در قلمرو بال هُما هوا گرم است
 یا آنکه بگوییم که مفعول مطلق «می‌نالم» محذوف شده و صفت آن به جای آن
 منصوب.

۱. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: دیوان حزین، ص ۲۰۷.

۲. ص: آز.

۳. ص: را، ندارد.

۴. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: دیوان حزین، ص ۲۱۲.

اقول: بعضی الفاظ در محاورات لازم و متعدی^۱ واقع شده و از مواضع استعمالات ممیز می‌گردد چنانکه لفظ پوشید لازم بودنش سند می‌خواهد و متعدی بودنش هم، با آن که بر متبعمان مخفی نیست از این شعر [شفیع] اثر؛ بیت:

دوستان را کسوت تجرید می‌پوشد خدا شاه می‌بخشد به خالصان خلعت پوشیده را

غالباً «می‌نال» هم از این عالم باشد و بر تقدیر تسلیم با وصف اقرار به جواز حذف «با» در موارد کلام ائمه پیچش از چه روست. پای خود می‌آید، یعنی به پای خود می‌آید. در کلام اساتذہ بسیار است، از آن جمله [محسن] تأثیر گوید، بیت:

پای خود زر به طلبکاری او می‌آید هر که چون سکه زر از سر زر برخیزد
و به خود آمدن را میر نجات در این شعر، بیت:

بی‌خود و چو نیم زندگی خویش نخواهم خود آمدنم کرده‌ای از رفتن یار است
خود آمدن بسته و سعید اشرف گوید، بیت:

تشنه معنی تازه است مرا ساغر گوش نتوان کرد مرا خواب به افسانه خط
یعنی به خواب نتوان کرد، و سلیم، بیت:

کشتن خود خواستم هر جا که تیغی شد بلند
بهر طوفان ماندگان هر موج محراب دعاست

«طوفان ماندگان» به جای «به طوفان ماندگان» آورده پس تقصیر شیخ چیست؟
توجیه مفعول و حذف^۲ مطلق آن مستکره است.

*

قوله:

گران جان تر ز شبنم نیست جسم ناتوان من

اگر می‌بود با من روی گرمی آفتابش را^۳

قال: ربط این شرط و جزا در ظاهر خوب نمی‌نماید مگر آن که گویند جزا مخدوف است و علت آن به جای آن منصوب، چنانکه سعدی فرماید، بیت:

۱. ص: بعد از متعدی، هر دو.

۲. ص: و حذف، ندارد.

۳. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: دیوان حزین، ص ۲۲۰.

گر ندانی که در دل او چیست محتسب را درون خانه چه کار؟
لیکن این طور گویا مخصوص قدما است و در متأخرین آن خالی از غرابت نیست
مع هذا لطف شعر مبتدل است. میرزا صائب گوید، بیت:
به اندک روی گرمی پشت بر گل می‌کند شب‌نم

چرا در آشنایی این قدر کس بی‌وفا باشد
اقول: هر گاه فیما نحن فیه [۱۱۸ ب] و در رساله مسمی به «سراج وهاج» به حذف
جزا و نصب علت آن خود مکرر اقرار نمودند و از قول شیخ شیراز سند آوردند، انکار
بعد اقرار چه معنی دارد. اگر شیخ به طور قدما حرف زند جای گرفت نیست زیرا چه
شیخ خود را از قدام^۱ می‌داند و متأخرین را وجود نمی‌گذارد و ابتذال در دیوان شیخ
مخصوص به این شعر نیست. کمتر شعر شیخ خالی از ابتذال خواهد بود. من أراد
تصدیقَه فلیرجع الی دیوانه...

*

قوله:

اگرچه صد سال ز بیخودی‌ها به خاک راهت فتاده باشم
چو باز پرسى حدیث منزل ز شوق گویم لبثت^۱ یوما
خوشا محبت که فارغم کرد ز قید هستی و بت‌پرستی^۲
نه ذوق کاری نه زیر باری، نه رنج امروز نه بیم فردا^۳
قال: در این دو بیت سه سکنه وارد شده اگر چه بعضی از ارباب عروض جایز
داشته‌اند، لیکن بر طبع بسیار گرانی می‌کند. پس چندین بار باید گفت:
اگر چه صد سال در ره تو ز بیخودیها فتاده باشم
زیرا که منظور از دورکردن سکنه برطرف کردن کراهیت سمعی^۴ است. و معترض
در آخر کلام به آوردن بیت رضای کاشی و مولانا محتشم به صحت آن پرداخته، گفته

۱. ص: قدما.

۲. ص: خودپرستی.

۳. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: دیوان حزین، ص ۲۳۲.

۴. ص: کراهت سمع.

که با وجود مصرعی که فقیر رسانیده نگاهداشتن مصرع شیخ نهایت ظلم است بر سامعه سلیم طبعان.

اقول: هر گاه به قول شعرای مذکور و ارباب عروض خود به تصحیح آن پرداختند، پس نزاع چیست. و آنچه گفته مستکره سمع است، فصیحان مرقوم در^۱ این استکراه‌اند و حضرت فردوسی طوسی که امام سخن و مقتدای فن است نیز بدین کراهیت^۲ متفطن نگشته که چنین نوشته، بیت:

همه خاک دارند و بالین خشت ندانم به دوزخ درند یا بهشت
و عجب بر^۳ این که با وصف این همه استکراه و استنکاف خود هم ارتکاب^۴ آن در
این شعر آرزو، بیت:

ز تو تا هست بسیار ره در میان موانع
ز چه‌ها گذشته باشی که به خود رسیده باشی
نموده‌اند.

*

قوله:

از همّت سرمستان بردار حزین خضری تنها نتوان رفتن صحرای محبت را^۵
قال: «خضر برداشتن» عبارت [۱۱۹ الف] تازه است. خضر از عالم زاد نیست که
توان برداشت. در اینجا همراه گرفتن می‌باید و اگر گویند «نفر برداشتن» در محاوره
آمده، گوییم «همراه برداشتن» است نه تنها «برداشتن» و بر^۶ تقدیر تسلیم، خضر از عالم

۱. ص: از.

۲. ص: نیز برین کراهت.

۳. ص: تر.

۴. ص: به ارتکاب.

۵. ص: آرزو، ندارد.

۶. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: دیوان حزین، ص ۲۳۹.

۷. ر: بر، ندارد.

نفر نیست که برداشته شود. در این^۱ صورت برداشتن را^۲ تبعیت می‌باید و خضر که هم پیغمبر و هم راهنمای گم‌کرده راهان است، تابع نیست.

اقول: در این شعر از لفظ خضری^۳، خضر معهود فهمیدن و اسناد بی‌ادبی به شاعر کردن بی‌جا است^۴ زیرا که خضر صرف به معنی مرد راهنما در اشعار فصحا آمده. چنانکه شفیع اثر گوید:

چو ناخدا شمرم خضر خود کواکب را

به دوست راهنما اشک من بس است مرا

و مع هذا یای تنکیر که به لفظ خضر الحاق یافته، نافی این گمان است و کوتاهی سخن^۵، این شعر استاد که بیت:

بلد بر نداریم در راه عشق که نقش پی ماست ما را دلیل

جواب جمله اعتراضات می‌شود. در محاورات چنانکه همراه برداشتن آمده، تنها برداشتن هم مستعمل است. ظاهر نصرآبادی در حال ولی قلی بیگ نوشته:

فقره^۶: بنایان و معماران را برداشته متوجه آن مقام شد. مع ذلک^۷ برداشتن به معنی اختیار و قبول کردن آرند. فیاض لاهیجی گوید، بیت:

واعظا کار تو بیهوده سرای است مدام

این چه کاری^۸ است که برداشته کار کم است

نظیری هم گوید، بیت:

جز محبت هر چه بردم سود در محشر نداشت

دین و دانش عرض کردم کس به چیزی برنداشت

۱. ص: این، ندارد.

۲. ص: را، ندارد.

۳. ص: خضر.

۴. ص: بی‌جا است، ندارد.

۵. ص: کوتاهی، ندارد.

۶. ر: فقره، ندارد.

۷. ص: مع هذا.

۸. ص: کار.

صائب هم دارد، بیت:

هزار خرقة آلوده رهن می برداشت

چه نعمتست که پیرمغان به انصاف است

فعلی هذا التقدير در شعر شیخ هم برداشتن بدین معنی گوئیم، یعنی خضر را از همت سرمستان اختیار کن.

*

قوله:

صف مژگان تو گر سایه به دریا فکند خار قلاب شود در بدن ماهی ما^۱

قال: در مصراع اول لفظ «صف» و در دومی حرف «ما» زاید و بیکار^۲ است، زیرا چه مراد آن است که مژگان تو اگر سایه به دریا افگند^۳ به سبب تأثیر کجی آن خار ماهی صورت قلاب به هم رساند [۱۱۹ ب] و اجزای بدن^۴ دشمن جانی او گردد. پس لفظ «صف» زاید محض^۵ و کلمه «ما» را دخل در معنی نبود بلکه در مواقع مخل اصل مطلب^۶ است.

اقول: صف مژگان لفظی است که آمده و پرمشهور. زیادتی آن در این شعر از آن عالم است که در این بیت طالب آملی، بیت:

طایر بتکده از روی ارادت شب و روز همنشین صف مرغان حرم بایستی

در این صورت اینجا هم لفظ بیکار است، زیرا که «همنشین مرغان حری بایستی» اتمام کلام می‌کند. فلامحاله در بیت شیخ نیز زیاده نیست و زیادتی «ما» با آن که از عالم به خون طپیده ماست که در کلام اساتذده آمده، انکار ندارد.

*

۱. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: دیوان حزین، ص ۲۴۳.

۲. ص: بیکار محض.

۳. ص: فکند.

۴. ص: بدن او.

۵. ص: محض باشد.

۶. ص: مطلوب.

قوله:

در محبت دراز باد حزین عمر غمهای جاودانه ما^۱

قال: لفظ جاودانه در اینجا بیکار محض است، زیرا که در صورت جاودان بودن عمر دعای درازی عمر هیچ معنی ندارد.

اقول: احتمال جاودان بودن عمر در این شعر وقتی است که جاودانه صفت عمر نیست، بل^۲ جاودانه صفت غمهایی^۳ است که مدام نصیب عاشق است و هیچگاه از او منفک نمی‌شود. از جاودانه مدام بودن غمها با خود قصد کرده و درازی عمر غمها خواسته فتأمل.

*

قوله:

تو کز ابر کف آبی تشنه کامان را بخشایی

چرا چون باد دامن می‌زنی آتش به جانی را^۴

قال: در این بیت معشوق را ممدوح قرار کرده زیرا چه معشوق را ابر کف گفتن ممدوحانه ستودن است و آن بیرون رفتن است از رویه شاعری، و نیز بخشایش در محل رحم و عفو مستعمل است، در محل عطا و بخشش سندی^۵ می‌خواهد.

اقول: نظایر این شعر در دواوین فصحا بیش از احصا است، از آن جمله است که صائب گفته، بیت:

خاکدان دهر مفلس بود از نقد مراد

دستها برهم زدی دریا و کان آمد پدید

۱. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: دیوان حزین، ص ۲۴۴.

۲. ص: عمر باشد، بلکه.

۳. ص: غمها.

۴. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: دیوان حزین، ص ۲۴۷.

۵. ص: سند.

الحق بخشایش در محل رحم و عفو بسیار واقع شده لیکن حضرت^۱ امیر خسرو در محل عطا و بخشش آورده، چنانکه^۲ در استدعای صله و شمار صلوات و افراط سلاطین ماضیه در حق شعرا گوید، ابیات^۳:

جداگانه از بهر معنی طراز اگر دم زخم قصه گردد دراز [۱۲۰ الف]
 نه من زان فکندم درین کوچه رخس که یابم ز بخشایش شاه بخش
 نیم زان حریشان بسیارجویی که در کار خواهش کنم آبرویی
 جای دیگر در مدح علاءالدین پادشاه فرماید، بیت:
 چو بخشایش آرد جهانی ز جود چو لشکر کشد خصم گویی نبود
 *

قوله:

ای یوسف مصر از تو گرفتار محبت عیسی به تمنای تو بیمار محبت^۴
 قال: مخفی نیست که در این بیت بعضی از الفاظ زاید^۵ است. یا «عیسی به تمنای تو بیمار است^۶» یا «عیسی بیمار محبت است^۷».
 اقول: سبب زیادتی الفاظ فهمیده نشده زیرا چه مقصود شیخ آنست که عیسی در آرزوی تو بیمار^۸ است.
 *

قوله:

به راز فقیران شب زنده دارت به سوز و گداز دل عاشقانت^۹

۱. ص: حضرت، ندارد.

۲. ص: چنانچه.

۳. ر: بیت.

۴. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: دیوان حزین، ص ۲۵۴.

۵. ص: زاید محض.

۶. ص: بعد از است، می باید.

۷. ص: تست.

۸. ص: بیمار عشق.

۹. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: دیوان حزین، ص ۲۷۸.

قال: ترکیب یای موحدہ با لفظ «راز» نامناسب است، اگرچه در کلام بعض^۱ متأخرین هست اما احتراز از آن واجب.

اقول: این ترکیب قطع نظر از این که در کلام متأخرین بسیار است، حضرت شیخ نظامی گنجوی که مقتدای پیشینیان و پسینیان است می‌گوید^۲، بیت:

مرا خضر تعلیم گر بود دوش به رازی که آمد پذیرای گوش

*

قوله:

از جلوه قیامت به جهان افگن و مگذار

در خاک برد خاک تمنای قیامت

قال: بسیار بی‌مزه و خنک است. هر گاه او^۳ تمنای قیامت به جهان افگدن کرده بایستی که اینجا لفظ عالم یا جهان می‌آورد تا مطابق هم می‌گردد. خاک تنها چه لطف دارد و در سفارش او چه فایده. پس بهتر آن بود که به جای «خاک» لفظ «خلق» می‌آورد. مع هذا قیامت همچو چیزی نیست که تمنای آن توان داشت.

اقول: مسکین حزین تمنای قیامت نکرده بلکه در مصراع دوم لفظ «قیامت» که موهوم تمنای قیامت است به^۴ معنی قیام است که تای ضمیر به آن ملحق شده، می‌گوید که از جلوه قیامت افگن و مگذار^۵ که خاک تمنای قیام تو به خاک برآید. اولویت لفظ خلق به جای خاک مسلم با آن که خاک به معنی خاکیان مستعمل است، چنانکه صائب گوید، بیت:

خاک از [۱۲۰ ب] خواب عدم جست ز بیداری صبح

چرخ یک تنک شکر شد ز شکرباری صبح

*

۱. ص: بعضی.

۲. ص: می‌گوید.

۳. ص: اول.

۴. ص: به، ندارد.

۵. ر: بگذار.

قوله:

یاری که غمی می‌برد از یاد شراب است

خون گرمی اگر هست درین بزم کباب است^۱

قال: مخفی نماند که لفظ^۲ «یادبردن» به دو معنی مستعمل شود. یکی ذکر که عبارت است از یادکردن. دوم جایی یادکردن که حافظه است. در این صورت غم از یادبردن^۳ معقول نیست^۴ چه مدعا دورکردن ذات غم است که وجود خارجی اوست نه یاد غم که وجود ذهنی اوست. چه مطلب آنست که دوستی که به سبب آن غم برطرف شود، شراب است و اگر گویند مراد همچو دوستی است که غم چه^۵ یاد غم از دل می‌برد شراب است. در این صورت لفظ «هم» درکار می‌شود.

اقول: از یادبردن به معنی فراموش کردن و از یاد رفتن، فراموش شدن است و این همه در کلام فصحا چنان متداول نیست که محتاج به سندی^۶ باشد بلکه یاد رفتن به حذف از نیز به این معنی آرند. چنانکه^۷ امتیاز خان خالص گوید، بیت:
وعدۀ وصلی که ای مه‌پاره یادت رفته است

چارۀ درد من بی‌چاره یادت رفته است

فلامحاله هر گاه غم فراموش شود چه قسم موجود خواهد بود که وجودش در دل و فراموش بودن آن متضاد هم است و این گفته‌اند که «مدعا دورکردن ذات غم است نه یاد غم دورکردن» از شعر ثابت نمی‌شود. چه شاعر گفته: «یاری که غم می‌برد از یاد شراب است» و نگفته که یاد غم می‌برد.

*

۱. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: دیوان حزین، ص ۲۷۹.

۲. ص: لفظ از.

۳. ص: یادبردن هیچ.

۴. ص: نباشد.

۵. ص: چه که.

۶. ص: سند.

۷. ص: چنانچه.

قوله:

نبود به ره مصر حزین چشم امیدم بوی خوش یار از در و دیوار بلند است^۱
 قال: بو بلند شدن نشنیده شد.^۲ اگر گویند برخاستن بو آمده و بلندشدن نزدیک
 به آن است، چه لازم است که همین لفظ باشد. گوئیم اطلاق لفظ بر استعمال موقوف
 است. نزدیکی معنی را در این باب دخل^۳ نیست حتی که بر تقدیر مترادف نیز صحیح
 نیست، مثلاً «زاغ کمان» گویند، و^۴ «کلاغ کمان» گفتن درست نباشد. پس تا سند نباشد،
 درست نمی‌تواند شد.

اقول: توقیف اطلاق بر استعمال [۱۲۱ الف] مسلم، لیکن بلندشدن بو در محاوره
 آمده، ثقات ایران به صحت او اقرار دارند، صائب فرماید، بیت:

ز دل نگشت مرا آه سینه تاب بلند نشد ز سوختگی بوی این کباب بلند
 با وصف اهتمام انحصار لفظ بر استعمال، آوردن طره فقط به معنی طره دستار در
 این بیت آرزو، بیت:

بهر مزید جاه همه داغ حسرت است طاووس وار هر که ببینی تو طره‌دار
 پُرغریب است زیرا که طره دستار به این معنی است غایه ما فی الباب فصحا، اگر
 طره تنها به این معنی آرند، در آن شعر لفظ سر یا فرق یا تارک یا دستار مذکور کنند و
 بدون آن دیده نشد.^۵ کما لا یخفی علی المتتبع.

*

قوله:

ز آتشین جلوۀ من شهر کباب است حزین
 آه ازین برق که در خرمن دلها می‌سوخ^۶

۱. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: دیوان حزین، ص ۲۸۷.

۲. ص: نشده.

۳. ص: دخلی.

۴. ر: و، ندارد.

۵. ص: آرزو، ندارد.

۶. ص: نشده.

۷. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: دیوان حزین، ص ۲۸۷.

قال: بر سخن فهم پوشیده نیست که «خرمن دلها می سوخت» آمده است نه در خرمین دلها می سوخت. مع هذا اضافت^۱ «آتشین جلوۀ من» احتمال دیگر هم دارد.

اقول: هر گاه به قول میر نجات که بیت:

سحرکه از تف غم آتشم به جان می سوخت

ز قصۀ المم شمع را زبان می سوخت

آتش در جان می سوزد روا باشد، در خرمین می سوزد اگر گفته شود معذوری^۲ نیست و احتمال در ترکیب «ز آتشین جلوۀ من» ستم طریق^۳ است، زیرا که این قسم ترکیبات در اشعار اساتذده بسیار است.

*

قوله:

رواست لاله اگر کاسه داشت پیش کفم

گلی است داغ که مخصوص گلستان من است^۴

قال: کاسه داشتن پیش کف بهر دریوزۀ گل نامناسب است و مناسب در این^۵ جا زری یا طعامی است^۶ چنان که طریقه گدایان سایل است^۷. [۱۲۱ ب] لیکن مراعات ظاهر لفظ و رسم ضروری بود، چه کاسه گدا را با گل نسبت نیست و دریوزۀ گل

۱. ص: اضافت، ندارد. مع هذا از؛ آتشین جلوۀ من محمل دیگر هم دارد.

۲. ص: مخدوری.

۳. ص: ستم ظریفی.

۴. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: دیوان حزین، ص ۲۸۸.

۵. ص: این، ندارد.

۶. ص: است، ندارد.

۷. ص: پس اگر چنین می فرمود، مصرع: «زری است داغ محبت که در دکان من است» بهتر بود اگر گویند که کاسه داشتن کنایت از احتیاج پیش کسی بردن است نه واقعی زر یا طعام بدان ملحوظ شود چنانکه نظیری نیشابوری گوید، بیت:

چشم بر فیض نظیری همه خوبان دارند کاسه درپیش گدا داشته سلطانی چند

گوییم: آری مراد از کاسه داشتن پیش کسی احتیاج بردن است.

مرسوم نه و قصر و حصری که ملحوظ است از تکرار نسبت حاصل شود^۱ موقوف بر لفظ مخصوص نیست، فَافْهَم.

اقول: میر نجات در این شعر که بیت:

نگاه نغمه طنبور کاسه بر کف دست^۲ گدای ناله شب تار کرده ما را

کاسه بر کف داشتن برای در یوزه^۳ ناله که هم از محسوسات نیست و هم گدایی آن مرسوم نه، آورده گل از محسوسات است و به کاسه و داغ می ماند چرا درست نباشد.

*

قوله:

غفلت از حادثه دهر بلاست در ره سیل غنودیم عبث^۴

قال: لفظ «عبث» در اینجا عبث است بلکه غلط، و صحیح «غلط» چرا که استعمال عبث در محل توقع فایده باشد و اینجا هیچ فایده منظور نیست. پس «غلط» بیاید^۵ که از راه غلط و نادانی در راه^۶ سیل غنوده می شود.

اقول: عبث به معنی بیهوده بدون شرط توقع در موارد کلام واقع است چنان که خود گفته اند که عبث در اینجا عبث است و فیاض لاهیجی نیز گوید، بیت:

طول عمر تو اگر عرض ندارد چه هنر تار در جامه بود بی مدد پود عبث
وحید نیز^۷ فرماید، بیت:

بی روی تو در دیده من خواب حرام است

توان در این خانه خالی به عبث بست

۱. ص: شود و.

۲. ص: داشت.

۳. ص: در یوزه.

۴. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: دیوان حزین، ص ۲۹۰.

۵. ص: می باید.

۶. ص: ره.

۷. ص: نیز، ندارد.

میرزا صائب هم^۱ آورده، بیت:
 لب سؤال سزاوار بخیه بیشتر است عبث به خرقة خود بخیه می‌زند درویش
 سلیم نیز فرموده، بیت:
 دهن چو غنچه زخمیازها ت به گوش رسید شراب نیست چرا می‌کشی خمار عبث
 مع ذلک می‌توان گفت که فی ما نحن^۲ فیه فایده ملحوظ بوده یعنی خواب را مثمر
 راحت و آسایش گمان می‌بردیم و عبث بود، چه «غفلت از حادثه دهر بلاست»
 *

قوله:

با رنگ لعلی تو به صهبا چه احتیاج با نرگست به ساغر و مینا چه احتیاج^۳
 قال: نرگس را با مینا هیچ مناسبت نیست بدان جهت که ساغر نرگس گویند نه
 مینای نرگس. پس نتوان^۴ گفت که مراد از نرگس چشم^۵ است و ساغر و صهبا و مینا
 به سبب ظرفیت [۱۲۲ الف] شراب و مستی مناسب به چشم شد چه این مناسبت
 معنوی است، سخن^۶ در مناسبت لفظی می‌رود. و آنچه بعضی گفته‌اند که مراد از
 نرگس، چشم یار است و مینا و ساغر را بدان نسبت است^۷، چنان که گویند^۸، بیت:
 اگر ساغر اگر مینا اگر جام پلارک^۹ چشم شهلائی تو باشد
 گویم «چشم شهلا» گفته نه «شهلائی چشم» با آنکه بیت مذکور اگرچه از صاحب
 زبان است این که^۹ قابل استناد نیست، زیرا که عبارت «اگر جام» مستدرک و زاید

۱. ص: هم، ندارد.

۲. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: دیوان حزین، ص ۲۹۰.

۳. ص: نمی‌توان.

۴. ص: چشم یار.

۵. ص: و سخن.

۶. ص: هست.

۷. ص: گوید.

۸. ص: هلاک. پلارک: جوهر، مراد خوبی.

۹. ص: لیکن.

محض است نظر به عبارت «اگر ساغر». پس کسی که در عبارت خود این قدر عبارت مستدرک و حشو قبیح آرد، کلام او قابل استناد نبود، فتأمل.

اقول: نرگس به اعتبار قلم مینا و به اعتبار گل جام است چنان که غنی گوید، بیت:
در موسم بهار چو نرگس ز شوق می سر می کشد ز گردن مینا پیاله‌ها
و آنچه ایراد گرفته‌اند بر اگر ساغر اگر مینا اگر جام، که نظر به عبارت اگر ساغر اگر جام حشو قبیح است، از این قسم عبارت در اشعار اساتذده به اعتبار تغایر لفظی بسیار است چنان که طاهر وحید^۱ فرماید، بیت:

راحت من آفت من دانه و دام منی نشئه من ساغر من باده و جام منی
پس اگر این عبارت را در این بیت مستدرک و حشو قبیح گوئیم و کلام این بزرگ را مستند ندانیم، پس دیگری از متأخرین کیست که قابل استناد باشد.

*

قوله:

نمی‌گردد دل سرگشته ظرف کبریای او

شکوه بحر کی در خلوت تنگ حباب او^۲

قال: «شکوه آمدن» فارسی تازه است، شکوه نمی‌گنجد مستعمل است.
اقول: «شکوه آمدن» لفظ آمده است، چنان که میرزا مقیم جوهری که شاعر قرار داده^۳ بود گوید، بیت:

فلک به چشم تنک ظرف شوکتی دارد شکوه بحر به چشم حباب می‌آید

*

قوله:

کتاب هفت ملت ماند بر طاق فراموشی

مرا سی‌پاره دل بس که نیکوفال می‌باشد^۴

۱. ص: میرزا طاهر وحید.

۲. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: دیوان حزین، ص ۳۰۷.

۳. ص: قرار داده عصر خود.

۴. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: دیوان حزین، ص ۳۱۰.

قال: «هفت مَلت» اگر چه در شعر نظیری هم آمده است، اما سبب آن ظاهر نیست چه هفتاد و دو مَلت و چهار مذهب شهرت [۱۲۲ ب] دارد، مع هذا سی پاره دل بسیار مبتذل. و نیز اگر کتاب هفت مَلت تنها به کار فال می آید، معنی بیت مستقیم می گردد چنانچه^۱ بر شناسای اسلوب کلام ظاهر است.

اقول: هر گاه «هفت مَلت» در شعر نظیری واقع است چه جای سخن است و این که معلوم خود نباشد تقصیر حزین چیست؟ آنچه از عامل تحقیق شد اصل هفتاد و دو مَلت هفت است که آن جبری و قدری و مشبهی و منزهی^۲ و سنی و شفیع^۳ و خارجی باشد^۴ و ملل بواقی منشعبات^۵ آن است و ابتذال سی پاره دل آن همه نیست که باید معترض شد، چه بعض اشعار شیخ من حیث اللفظ و المعنی مبتذل است. و فرموده اند که کتاب هفت مَلت اگر به فال خصوصیت می داشت، معنی بیت مستقیم می شد. معنی این قول را خوب در نمی یابیم چه هر یکی به کتاب خود اعتقاد دارد و به خصوصیت همان فال را می گشاید. شیخ می گوید که من هفت مَلت را به طاق نسیان گذاشته ام زیرا که سی پاره دل من نیکوفال است. پس وارد نمی شود آنچه می فرمایند.

*

قوله:

غمگین نمی رود کسی از خاک میکده تا هم پیاله مه عیدش نمی کنند
قال: لفظ «غمگین» در اینجا طرفه افاده می کند، زیرا چه حاصل معنی آن می شود که تا کسی را هم پیاله مه^۶ عید نمی کنند، آن کس از خاک میکده غمگین نمی رود و بعد از عمل مذکور غمگین می تواند رفت. و این طرفه چیزی است و گویا سهو الفکر است.

۱. ص: چنانکه.

۲. ص: مشبه و منزه.

۳. ص: رافضی.

۴. ص: باشند.

۵. ص: متبغات.

۶. ص: مه، ندارد.

اقول: شیخ مبالغه و اغراق دارد از عظمت شأن خاک میخانه^۱ و می‌گوید هیچ کس از خاک میکده نمی‌رود الا وقتی که با ماه عید هم پیاله‌اش کنند؛ یعنی ماه عید^۲ در میخانه آن همه ساقط الاعتبار است که هر که در آن جا هم پیاله‌اش کنند غمگین می‌رود فأنصف. خان مُنبَّه الغافلین در بحث شعر مذکور تقریباً بر این شعر که، بیت:

طغیان نازنین که جگرگوشه خلیل
در زیر تیغ رفت و شهیدش نمی‌کنند

پیچیده‌اند و گفته‌اند^۳ که لفظ شهید در اینجا نامناسب است، لفظ «قربان»^۴ باید. بر این تقدیر قافیه ضرور می‌شود، اما چه توان کرد که انصاف اهل عالم هم آشیان عنقا است [۱۲۳ الف].

اقول: نظر به مناسبت لفظی حق به جانب معترض است، اما چه توان کرد که این مضمون را به همین لفظ میرزا صائب آورده، بیت:

چه آرزوی شهادت کنم که سوخته است
به داغ یاس جگر گوشه خلیل از تو

*

قوله:

قد خم دیده‌ام پُر دیده سیلاب حوادث را

کند هر قدر طغیان سیل بر پل بر نمی‌آید

قال: لفظ «هر قدر» به تحریک و سکون هر دو هر چند به یک معنی است اما در روزمره به تحریک مستعمل است و الا منشای غلط و عجب آن که لفظ «هر چند» که هم فارسی و هم مستعمل است در اینجا راست می‌آید.

۱. ص: میکده.

۲. ص: وقتی که هم پیاله ماه عیدش کنند.

۳. ص: عید، ندارد.

۴. ص: کند.

۵. ص: پیچیده و گفته.

۶. ص: قربان یا خدا می‌باید.

اقول: فقیر در دیوان شیخ به جای «هر قدر» در این شعر «هر چند» دیده، لیکن^۱ «هر قدر» هم باشد، قباحت^۲ ندارد. زیرا که خود به صحت آن اقرار کرده‌اند و با وصف اقرار صحت پیچش چرا. قلت استعمال منشای غلط نمی‌شود.

*

قوله:

کسی زبان نتواند به راز غیب گشود^۳ جرس به قافله اهل دل خموش آمد^۴
قال: پیش از این هم به قلم آمده که ترکیب بای موحده با لفظ «راز» نامناسب است، خصوصاً در اینجا که لفظ^۵ زبان هم بکاربرده.

اقول: جواب این اعتراض با اسناد^۶ شعر حضرت نظامی گنجوی فی‌مابقی گذشت.

*

قوله:

خاک بی‌سرمایهٔ مجنون خراب افتاده بود

برفشاندی دست و دل دریا و کان آمد پدید

قال: لفظ «مجنون» در اینجا سهو کاتب است و صحیح مغبون به غین معجمه، لیکن در ابیات غزل این قسم معنی آوردن صورت ندارد، هر چند^۷ از عالم تحقیق می‌فرماید اما با وصف این هم معشوقانه باید نه ممدوحانه.

اقول: این شعر گرده شعر میرزا صائب است که به تغییر بعضی الفاظ بسته‌اند و شعر مذکور سابق نوشته شد. پس اعتراض نه بر حزین است بل بر میرزا صائب است با آن که خلف را بر سلف گرفت نمی‌رسد.

*

۱. ص: لیکن اگر.

۲. ص: قباحت، ندارد.

۳. ص: گشاد.

۴. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: دیوان حزین، ص ۳۲۳.

۵. ص: کلمه.

۶. ص: به سند.

۷. ص: و هر چند.

قوله:

نیست به بزم زمانه عیش مصفاً شیشه گردون می زلال ندارد^۱
 قال: «زالال» در کتب لغت به معنی آب خوش نوشته‌اند. در این صورت «می زلال» درست نباشد و اگر مراد از می زلال، می صافی است از روی مجاز، پس سند می‌باید؛ زیرا چه در مجاز هم آمدن شرط است.
 اقول: می زلال [۱۲۳ ب] درست است به قول بابا فغانی که مقتدای اهل سخن است و هو هذا بیت:

در در صدف اگر به لطافت کند سخن برگ گلی است جلوه کنان در می زلال
 عجب است که خان همه دان، جواب دیوان فغانی را غزل غزل گفته‌اند و از این شعر غافل مانده. غالباً قول این بزرگ قابل سند نداشته باشند.

*

قوله:

شراب غم ندارد جلوه‌ای در تنگنای دل

خمارآلودم از کم ظرفی رطل گران خود^۲
 قال: «رطل گران» در اینجا بی‌جا است؛ «پیمان» یا «ساغر» می‌باید بلکه مخالف تنگنای دل است.^۳

اقول: هر گاه دریاکشی حوصله شیخ رطل گران را حریف خود نداشته^۴ پیمان و ساغر چه شک باشد که خمارش بشکنند. اولویت پیمان و ساغر یا رب چه افاده می‌کند.

*

قوله:

رفت الفت وطن به خرابات از دلم ساقی غریب‌پرور و می در ایاغ بود^۵

۱. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: دیوان حزین، ص ۳۴۶.

۲. همان، ص ۳۴۸.

۳. ص: است، ندارد.

۴. ص: ندانسته.

۵. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: دیوان حزین، ص ۳۱۴.

قال: «می در ایاغ بود» جمله‌ای است که بی‌موقع واقع شده زیرا که از غریب‌پروری ساقی مستفاد می‌شود. اگر مینا یا سبو یا خم می‌گفت راهی به ده داشت. واقع آن که این بیت تغییر قافیه می‌خواهد تا رتبه پیدا کند و آن چنین است:

«ساقی غریب‌پرور و می دل‌نواز بود»

پس وارد نمی‌شود که می در ایاغ اما ده بود و ساقی غریب‌پرور بود، یعنی از شراب دادن مضایقه نداشت. چه می‌بودن به ساغر سبب رفتن الفت وطن نمی‌شود، بلکه ظرفی باید که به خوردن مطروف آن نشا پیدا شود تا یاد وطن از دل برود و نمی‌فهمد این را مگر کسی که ماهر سخن باشد و نیز سخن در اولویت است کو معنی مصرع در مرتبه خود صحیح باشد.

اقول: الحق دقت این سخن را غیر از ماهر^۱ سخن نمی‌فهمد. ما که ابجد خوان دبستان سخنییم، این قسم غوامض را نو برنکرده‌ایم؛ لیکن اگر به نظر امعان و چشم انصاف دیده شود، وارد نمی‌شود آنچه ایراد کرده‌اند، زیرا که غریب را از^۲ غریب‌پروری اهالی خاک غربت یاد وطن از دل می‌رود. مع هذا غریب‌پروری [۱۲۴ الف] ساقی و موجود بودن می در ایاغ که سامان ساز دماغ است، یاد وطن چه، که یاد خود از دل می‌رود. از این عالم است این بیت:

خمار می به لبم قفل زد ایاغ کجاست کلید می‌کده گم کرده‌ام چراغ کجاست

*

قوله:

چو آمدی ز رخت باغ سرخ رو گردید ز رفتنت به کف لاله داغ می‌ماند^۳

قال: از رفتن خوبان داغ به کف نمی‌ماند بلکه دل داغ می‌شود. اگر گویند لاله نزد لاله است، چنان که گویند «دل به کف آر» به معنی دل پیدا کن است نه به معنی دل به نزد خود آر. مع هذا مقابله باغ سرخ رو گردید و به کف لاله داغ می‌ماند، بر صاحب فهم پوشیده نیست.

۱. ص: این سخن را جز ماهر.

۲. ص: از، ندارد.

۳. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: دیوان حزین، ص ۳۵۵.

اقول: داغ بر دست سوختن شعار دردمندان است، چنان که صادق بیگ^۱ صادقی که طاهر نصرآبادی حال او در تذکره خود نوشته، گوید، بیت:

گشت دستم شاخ گل از بس که دارد داغ‌ها

یادگار باغ^۲ محرومیست بر سر می‌زنم

و سلیم هم فرماید، بیت:

جای زر در کف آزاده سلیم چون زری داغ به پشت دست است

و^۳ این که جای دیگر افاده کرده‌اند که کف به معنی راحت است نه به معنی دست،

گوییم، کف به معنی دست بسیار است از آن جمله که^۴ میر نجات گوید، بیت:

به افسون و فاذ خویشتن کردم نگاهش را

گناه عجز من تیغ از کف جلاد می‌گیرد

طالبای آملی^۵ نیز فرماید، بیت:

گوهر دل نهاده‌ام در کف اختیار تو خواه طراز افسرش سازی و خواه بشکنی

بلی در مقابله سرخ رو گردید و به کف لاله داغ می‌ماند البته تردّد است.

*

قوله:

کند به ساغر گوش فرشته داروی مستی تبسمی که لب سحرآفرین تو بوسد^۶

قال: «داروی بیهوشی» شهرت دارد، «داروی مستی» سند می‌خواهد.

اقول: سند به مهر خسرو ملک سخنوری بر سر دست است و هو هذا، بیت:

تا ندانی ساقیا کز می‌چنین بیخود شدم

داروی مستی من آن شکل و آن رفتار بود

*

۱. ص: بیگ، ندارد.

۲. ص: داغ.

۳. ص: پس داغ به کف ماندن درست است و.

۴. ص: که، ندارد.

۵. ص: طالب آملی.

۶. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: دیوان حزین، ص ۳۵۵.

قوله:

شیرین لبان چو بزم می لاله گون کنند خون مرا به جرعه برای شگون کنند^۱
 قال: می به ساغر و شیشه کردن مسموع است و به جرعه کردن شنیده نشد و در
 صرح است [۱۲۴ ب] جرعه یک آب آشام.

اقول: جرعه به معنی پیاله در اشعار فصحا واقع است، اصطلاحاً و لامُنَاقِشَةً
 فی الاصطلاح. چنان که حیاتی گیلانی گوید، بیت:

رحیق ناب چه پرسی چه کیفیت دارد یکی به جرعه فرو ریز خون ناب مرا
 عرفی شیرازی هم گوید، بیت:

این جرعه بنوش ای دل و شو فرش درین بزم

کین جام ز خمخانه جمشید نیابی

رضی ارتیمانی هم دارد، بیت:

بی می خرابیم بی جرعه مدهوش زان لعل میگون زان چشم جادو

سنجر کاشی گوید، بیت:

نرفت از خط بغداد پیشتر منصور فقیر بود که این جرعه را تمام کشید

دیگران هم دارند. اما ایراد آن مورث اطناب است.

*

قوله:

بنازم حسرت نظاره حسنی که اشکم را

چو آب تیغ از مژگان چکیدن باز می دارد

قال: بر دقت فهم پوشیده نیست که یک حرف از اینجا از راه سهو مانده چرا که در
 عبارت از مژگان چکیدن حرف «از» داخل^۲ است، پس «باز می دارد» از دیگر می خواهد.

اقول: حذف یک از، از جای دیگر که دو از باهم آید^۳ جایز داشته اند، و در کلام

اساتذہ آمده. حکیم شفایی گوید، بیت:

۱. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: دیوان حزین، ص ۳۵۷.

۲. ص: واصل.

۳. ص: آیند.

ز هر جا بگذرم اهل ملامت
نمایندم ز ارباب سلامت
که این ره کرده درگاه عشق است
ز چشم افتادگان شاه عشق است
از مصراع رابع یک از محذوف است.
فیاض لاهیجی نیز فرماید، بیت:
ترحم از نظر افتادگان چشم مخمورش
تبسم از نمک پروردگان لعل پرشورش
یک از، از مصراع اولی محذوف شده.
صائب هم دارد، بیت:
ندارم حاصلی چون بید تا بر خویش لرزیدم
مرا نتواند او از خود بریدن باز می‌دارد

و در این شعر فیاض لاهیجی که بیت:

مگو که هیچ ندارد نظر فکنده عشق دل شکسته و هم جان خسته‌ای دارد
با وصف عدم اجتماع دو از، از محذوف است. عجب‌تر اینکه خان^۱ مُنْبَهُ الغافلین
به استناد اشعار مذکور حکیم شرف‌الدین^۲ شفایی در چراغ هدایت نام رساله مصنفه
خود که متضمن است بر غرایب و عجایب افادات و افاضات، حذف یک از درست
داشته‌اند و در اینجا چنین می‌فرمایند [۱۲۵ الف] وجه تناقض قولین فهمیده نشد.
اگر گویند که شعر مذکور شیخ^۳ کرده این شعر صائب است که بیت:
من این رخسار حیرت آفرین کز یار می‌بینم

سرشک گرم رو را از چکیدن باز می‌دارد
سَلْمُنَا، لیکن لا ابالی مشرب ابتذال را نفهمیده^۴ با آن که از عیوب عظیمه شاعری
است معیوب نداشته «كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ»^۵.

*

-
۱. ص: خان همه دان.
 ۲. ص: شرف‌الدین، ندارد.
 ۳. ص: شیخ، ندارد.
 ۴. ص: و اگر فهمیده.
 ۵. مؤنون (۲۳): آیه ۵۳.

قوله:

حزین کنج قفس بیهوده می‌باشد پرافشانی

به گیتی مایهٔ آسایشم کوتاه بالی شد^۱

قال: «کوتاه بالی» در اینجا بیجا است، «شکسته بالی» می‌باید.

اقول: مصرع اول کوتاه بالی می‌خواهد زیرا که در قفس شکسته بالی نیست، کوتاه بالی است. از اینجا است که پرافشانی کنج قفس را که میدان ندارد بیهوده گفته فافهم. وحید^۲ هم از این عالم بیتی دارد و هو هذا، بیت: چون دل من هیچ کس را عشق زندانی نداشت در قفس هم رخصت بال و پرافشانی نداشت *

قوله:

سبز شد خط لب یار بهار است بهار ای جنون من سرشار بهار است بهار^۳

قال: «خط لب» گفتن بیجا است، خط پشت لب بهتر است. پس چنین باید گفت:

«سبز شد خط رخ یار بهار است بهار»

اقول: طرفه اعتراضی است و بوالعجب ایرادی. خط لب در دیوان میرزا صائب بسیار است، از آن جمله است، بیت: تا سبزهٔ خط از لب جانان برآمده دور از نهاد چشمهٔ حیوان برآمده و حضرت امیر خسرو گوید، بیت: ای سبزهٔ خط لب جانان خضر تویی ما را بکش چو آب حیات آشنای تست و سرشار به معنی مست^۴ از خود رفته، آن همه واقع است که حصر و قصر ندارد، چنان که میرزا صائب گوید، بیت: مخمور را نگاه تو سرشار می‌کند بد مست را عتاب تو هشیار می‌کند *

۱. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: دیوان حزین، ص ۳۶۲.

۲. ص: توحید.

۳. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: دیوان حزین، ص ۳۶۵.

۴. ص: مست، ندارد.

قوله:

داغ وفا مباد ز دل پا کشد حزین این لاله غریب به صحرا نگاه‌دار^۱
 قال: تأمل ضرور است «لاله به صحرا نگاه‌دار»، فرمایش بیجا است «به باغت
 نگاه‌دار» اگر می‌بود معقول می‌بود.

اقول: اعتراض را خوب درنیافتم. از عبارت «به باغت نگاه‌دار» فهمیده می‌شود که
 لاله به صحرا نسبتی ندارد و حال آنکه اساتذہ لاله را [۱۲۵ ب] به صحرا نسبت به هم^۲
 رسانده‌اند. سلیم طهرانی گوید، بیت:

ز گل می‌رس که مرغ چمن چه می‌گوید که من برآمده‌ام همچو لاله در صحرا
 میر معصوم کاشی گوید، بیت:

دو هم داغ دل آن بهتر که دور از یک‌دگر باشند

من و غمخانه خود لاله و دامان صحرائش

و اگر نسبت لاله به صحرا نمی‌ماند میرزا صائب چرا گفت^۳، بیت:

نه تنها کعبه صحرائی‌ست دارد کعبه دل هم

به گرد خویشتن از وسعت مشرب بیابانها

*

قوله:

ز هر بلبل نوایی برنخیزد صید زاغ اولی

همایی کو نبخشد دولتی از وی مگس بهتر^۴

قال: بعد بلبل کاف صفت در اینجا ضرور است و الا مفید سلب کلی^۵ می‌شود و نیز

یک از در اینجا از راه سهو مانده چنان که در عبارت «از مژگان چکیدن باز می‌دارد»
 کما سبق.

۱. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: دیوان حزین، ص ۳۶۴.

۲. ص: به هم، ندارد.

۳. ص: میرزا صائب گفته.

۴. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: دیوان حزین، ص ۳۶۷.

۵. ص: کل.

اقول: متتبع می‌داند که ترک کاف کذایی در بعضی مواقع در موارد کلام فصحا جایز است، چنان که امیر خسرو فرماید، بیت:

هر کس ریاضتی نبود پوز بند به هر کس محاسنی نبود ریشخند به

جواب حذف از در بحث^۱ از «مژگان چکیدن باز می‌دارد» به قلم آمده لیکن در این شعر حذف اصلاً مفهومی نمی‌شود.

*

قوله:

ز ترکنازی آن نازنین سوار هنوز مرا غبار بلند است از مزار هنوز^۲

قال: بر متأمل پوشیده نیست که یک «هنوز» در این بیت محض برای ردیف است، مطلقاً در معنی دخلی ندارد، بلکه سخن در هنوز دوم می‌رود.

اقول: این قسم زواید در مطالع اساتذہ بسیار است، از آن جمله میر نجات دارد، بیت:

دیگر میان دلبری بستی به کینم ای پسر

یارب کزان تیغ نگه در خون نشینم ای پسر

و بودن سخن در هنوز دوم بی‌تعصب^۳ اعتساف است.

*

قوله:

صلا از من تهی دستان بازار محبت را ز داغ عشق دارم پرگهر جیب و کنار دل^۴

قال: «داغ» را با «گهر» مناسبتی نیست و مع هذا^۵ در این صورت «پُردِرم» می‌بایست گفت. اگر گویند داغ را به اعتبار برافروختگی گهر گویند چه مناقشه، گوئیم سخن در اولویت است، تا درم باشد گهر نمی‌توان گفت.

-
۱. ص: مبحث.
 ۲. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: دیوان حزین، ص ۳۷۰.
 ۳. ص: بی‌سخن.
 ۴. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: دیوان حزین، ص ۳۸۸.
 ۵. ص: مع هذا، ندارد.

اقول: می‌توان گفت چنان که اعلم‌العلما [۱۲۶ الف]، افصح الفصحاً، ابلغ البلغاء، ملک‌الشعرا فیاضی فیاضی گفته، بیت:

ز مهر پنبه نهادن به داغ من غلط است نهفتن گهر شب چراغ من غلط است
*

قوله:

خورشید را اگر نکند دیده خیرگی داغ ترا ز پرده پنهان برآورم
قال: «پرده پنهان» غریب لفظی است، مع هذا «از پرده برآورم»^۲ کافی است.
اقول: پرده پنهان، صفت و موصوف نیست چنان که گمان برده‌اند بلکه مضاف و مضاف الیه است، یعنی داغ ترا از پرده پوشیدگی برآورم اگر چشم خورشید از فروغ او خیرگی نکند. و پنهان به معنی پوشیدگی در کلام اساتذہ واقع است از آن جمله فیاضی گوید، بیت:

مردمان را نیست تاب دیدن نامردمان
خضر در پنهان نمودار است و در پیدا کم است
*

قوله:

آگه نه‌ای اگر تو ز حال درون من دل را بگو ز چاک‌گریبان برآورم^۳
قال: ترکیب لفظ «گو» با «زاء» معجمه بسیار مکروه است. هر چند در کلام دیگران نیز واقع شده، اما اجتناب از آن واجب شرع سخن است. علی‌الخصوص هر گاه نسبت فعل به خود واقع شود. پس بهتر چنین است، بیت:
کی آگهی ز حال درون منت بود دل را مگر ز چاک‌گریبان برآورم
اقول: گفته‌اند هر چند در کلام دیگران نیز واقع شده نمی‌دانم از دیگران مراد کیانند زیرا^۴ در کلام اساتذہ سلف واقع شده. پس مقتدی را بر مقتدا گرفت نمی‌رسد چرا که کوتاهی سخن است، حاجی محمد جان قدسی گوید، بیت:

۱. ص: البلغاء، ندارد.

۲. ص: برآورم، ندارد.

۳. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: دیوان حزین، ص ۳۹۱.

۴. ص: زیرا چه.

گوهر ارزنده را در همه جا می‌خرند مرد هنرور مکن گو ز غریبی ابا
ایضاً:

بگو ز دامن من درد دست بردارد وگرنه دست من و جیب درد روز شمار
*

قوله:

ما را به رنگ غنچه دل از گلستان گرفت

چون لاله سینه چاک به صحرا برون رویم^۱

قال: به صحرا برون رویم، اگر صحیح هم باشد، برون زاید محض است.

اقول: محمد قلی سلیم از این عالم بیتی دارد و آن این است، بیت:

نی همین تنها ره کنعان زلیخا بسته است

می‌برد غیرت به هر سو کاروان بیرون رود

به هر سو برون^۲ رفتن [۱۲۶ ب] و به صحرا بیرون^۳ رفتن، یک حرف است، پس
وارد نمی‌شود آنچه وارد شده.

*

قوله:

ساقی سنگ^۴ دل مرا چند بهانه می‌دهی باده ناب در کفت شور شراب بر سرم^۵

قال: «بر سرم» ردیف این غزل است. در این صورت اطلاق «شور» بر سرم خالی از
تردد نیست، زیرا که بر به معنی در سند می‌خواهد و چون جناب شیخ زبان‌دان است،
اغلب که داشته باشد و بر آن ما را اطلاع نبود؛ مع هذا شکوه خمار می‌خواهد، نه شور
شراب، فافهم.

اقول: میرزا جلالای طباطبا نوشته که در و بر در موارد استعمال بدل یکدیگر
می‌آیند انتهی کلامه، مَنْ أَرَادَ التَّحْقِيقَ فَلْيَرْجِعْ إِلَى مَنْشَأِهِ. و از حسن اتفاقات فی و علی گاه

۱. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: دیوان حزین، ص ۳۹۴.

۲. ص: بیرون.

۳. ص: برون.

۴. ص: تنگ.

۵. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: دیوان حزین، ص ۳۹۶.

در لغت عرب هم بدل هم واقع شود فلا یخفی علی العالم، و مع هذا حکیم شفایی گوید، بیت:

زه کرد کمان غمزۀ غماز شفایی کو حوصله کز عهدۀ این ناز درآید
یعنی از عهدۀ برآید و ردیف غزل «درآید» است. محمد قلی میلی نیز فرماید، بیت:
در آب عزم صبحی چو آفتاب صباحی
که بخت ناشده بیدار من ز خواب درآید
یعنی از خواب برآید. درآید، ردیف غزل است. کوتاهی سخن شور بر سرم، میرزا صائب بسته، بیت:

نیست امروز از جنون این شور و غوغا بر سرم
در حریم غنچه زد چون لاله سودا بر سرم
«بر سرم» ردیف غزل است. و رضی ارتمانی نیز گوید، بیت:
سر به بالین چون نهد آن را که دردی در دل است
خواب شیرین چون کند آن را که شوری برسر است
و شور شراب، مراد جوش آرزوی شراب است، چنان که گویند «شور عشق» و «شور ذوق».

*

قوله:

از بس مرا به مشرب پروانه الفت است آتش به جای لاله به دستار بسته‌ام^۱
قال: آتش به دستار بستن فارسی تازه است، چه آتش بستن نیست بلکه آتش زدن است، و همین^۲ قسم لاله به دستار بستن نیست، لاله به دستار زدن است.
اقول: متبّع کلام فصحا می‌داند که گل به دستار بستن، لفظ آمده است چنانکه صائب گوید، بیت:

ز شور عشق گر گل بر سر دستار [۱۲۷ الف] می‌بستم
سر شوریده منصور را بر دار می‌بستم

۱. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: دیوان حزین، ص ۴۲۲.

۲. ص: هست و به همین.

رضی ارتیمانی نیز گوید، بیت:

خوش آن خواری که چون سنگم به سر می‌زد من از عزت
چو گل می‌چیدم و بر گوشه دستار می‌بستم
چنان که در این شعر به تشبیه گل سنگ بر^۱ سر بستن آمده، در شعر شیخ به جای
لاله آتش به دستار بستن^۲ درست شده.

*

قوله:

حزین از باده‌ای مستم که رقصد هر کف خاکش

اگر نه جرعه‌ای بر دخمه کاوسیان ریزم^۳

قال: لفظ کاوسیان اگرچه من حیث القیاس صحیح^۴ است اما زبانزد نیست، پیشدادیان
و کیانیان شهرت دارد، محض برای وزن و قافیه آورده.

اقول: لفظ کاوسیان را غیرمأنوس الاستعمال گفتن سخنی است غیرمأنوس و از
قبول طبایع^۵ مایوس. هر گاه میرزا رضی دانش ارتیمانی در این شعر که بیت:

سرّانا الحق ازین بیش نیارم نهفت زهره منصوریان بین سر و بین پای دار

منصوریان و میرزا صائب در این شعر که بیت:

خوش آن ملال که از آستین مرهمیان نسیم سوده الماس بر جگر می‌خورد

مرهمیان آورده، انکار امثال این الفاظ دور از سخندانی است.

*

قوله:

نمودی جلوه‌ای شیرین شمایل در خیال من

حنای پای گلگونت شود خون حلال من^۶

۱. ص: به.

۲. ص: به دستار بستن، ندارد.

۳. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: دیوان حزین، ص ۴۲۶.

۴. ص: درست.

۵. ص: طبایع سلیمه.

۶. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: دیوان حزین، ص ۴۳۱.

قال: لفظ حلال در اینجا هیچ فایده نمی‌کند. اگر گفته شود که می‌خواهد که بی‌دغدغه خون او را پامال کند، گوییم این قسم تکلفات در شعر ناگوار است، چه مطلب خود همین قدر است که جلوه کردی و مرا ممنون نمودی، در شکرانه آن دعا می‌کنم که خون من حنای پای گلگون تو باد، و حلال و حرام را در اینجا دخلی نیست و دغدغه و عدم آن کاری ندارد. مع هذا این عبارت مثل آن^۱ عبارت شود که کسی گوید که اگر تو در خانه من آبی مال وقف بر تو نثار کنم و این طرفه افاده است. اقول: جواب این گرفتاروا پیش از این عمری سلف گفته‌اند، فیاض لاهیجی فرماید، بیت:

حنای پای تو شد خون من حلال تو باشد

بهای خون من این بس که پایمال تو باشد

طالب آملی نیز گوید، بیت: [۱۲۷ ب]

خون دل بادت حلال ای آه که بعد وفات

مشت خاک ما به تحریک تو بر افلاک شد

و این شعر را به عبارت مذکور تمثیل دادن خیال آب می‌برد، چه^۲ شیخ خون خود را وقف عمر و زید نکرده بلکه دعا کرده که حلال تو باشد؛ الانصافُ ثمَّ الانصافُ لِأَنَّ الإعتسافَ مِنْ دَمَائِمِ الأَوْصافِ.

*

قوله:

ابر دامن کش و گلشن خوش و ساقی است کریم

خار خار غم ایام چه خواهد بودن^۳

قال: آنچه خار خار در کلام اساتذده دیده شده اگر به معنی دغدغه و خواهش امر خوب و مرغوب است، در این صورت خار خار غم در ظاهر معنی ندارد. و بر تقدیر

۱. ص: این.

۲. ص: آب می‌برد چه، ندارد.

۳. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: دیوان حزین، ص ۴۳۳.

تسلیم، گلشن خوش بسیار عبارت سستی است چرا که گلشن ناخوش نمی‌باشد، بسیار مناسب گلشن شگفته می‌باید.

اقول: خار خار غم در کلام اساتذہ آمده از آن جمله رفیع واعظ قزوینی گوید، بیت:

فضای دل خلاص از خار خار غم کجا گردد

ز چنگ خاربن گلهای^۱ صحرا کی رها گردد

و گلشن خوش هم چرا عبارت سست باشد، زیرا چه فیاض لاهیجی گوید، بیت:

صحرا خوش است و باغ خوش است و چمن خوش است

هر جا که هست غیر دل تنگ من خوش است

سبحان الله، اگر تنها خار خار به معنی امر مرغوب باشد چنانکه افاده فرموده‌اند، در این شعر فیاض لاهیجی که بیت:

دل را ز خار خار تمنای وصل خویش خوبان فریب بستر سنجاب داده‌اند
لفظ تمنای بی‌فایده باشد و لیس کذلک.

*

قوله:

غوطه در خون خود از فرق زند تا به قدم

به شهید تو نزید کفنی بهتر از این^۲

قال: هر گاه «غوطه خوردن» تا به میان آمده باشد^۳ قید از «فرق تا به قدم» بیجا باشد.

اقول: در موارد کلام^۴ استعمال فصحا تا به کمر خوردن و تا گردن خوردن بسیار آمده از آن جمله طالب آملی گوید، بیت:

به خون دل زده‌ام غوطه تا به گردن و خلق

گمان برند که دارم زه گریبان سرخ

*

۱. ص: دامان.

۲. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: دیوان حزین، ص ۴۳۵.

۳. ص: باشد، ندارد.

۴. ص: کلام، ندارد.

قوله:

شکرت چه گویم ای مژه‌های دراز دست

نگذاشتی به دست کسی اختیار من^۱

قال: آوردن مخاطب جمع که عبارت است از «مژه‌ها» و ضمیر مفرد «شکرت» و «نگذاشتی» خالی از تردّد نیست، و اگر گویی مژه‌ها غیرذی‌عقل است، گوئیم در [۱۲۸ الف] واقع، لیکن شاعر او را در خیال خود ذی‌عقل قرار داده، از عالم استعاره شکرگزاری آن می‌کند.

اقول: سخنور ذی‌عقل می‌داند که از این قسم افراد و جمع در کلام فصحا بسیار است، چنان که حکیم شفایی گوید، بیت:

خوبان اصفهان^۲ چو شفایی پسند نیست بگذارم این دیار و به سوی چگل روم
میرزا صائب نیز^۳ گوید، بیت:

صائب میان آن همه شکر لبان که هست

بادام چشم کیست به مغز سخن رسد

*

قوله:

در چمن گر قد شمشاد به ناز افزای قمری از منت سرو چگل آید بیرون^۴

قال: لفظ چگل در معنی زاید محض است بلکه چون چگل^۵ نام جایی است اختلال در معنی پیدا می‌شود و بعضی از احبّاء می‌فرمایند که سرو چگل موزون و رعنا باشد، در این صورت سرو چگل مضایقه ندارد^۶. گوئیم سرو چگل که موزون باشد مراد از آن معشوق چگل است نه سرو؛ و قمری را با سرو چگل که از نوع آدمی است، کاری نباشد.

۱. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: دیوان حزین، ص ۴۳۸.

۲. ص: پارسی.

۳. ص: نیز، ندارد.

۴. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: دیوان حزین، ص ۴۶۳.

۵. ص: چگل، ندارد.

۶. ص: نیست.

اقول: شعر حضرت امیر خسرو جواب این اعتراض می‌دهد و هو هذا، بیت:
 از آن شده است لگدکوب بلبلان سرِ سرو
 که پیش قامت تو می‌کند سرافرازی
 معشوق خود را به معشوقی بلبلان نسبت کرده از اینجا است که سرو را لگدکوب
 بلبلان ساخته.

*

قوله:

از بتکده تا کعبه رهی نیست برهمن سنگِ ره خود ساخته‌ای سنگ صنم را
 قال: سنگ صنم در این قسم جا نامربوط است و اِنْ صَدَرَ عَنْ غَيْرِهِ اَيْضاً. پس بهتر
 چنین است «سنگ ره خود ساخته بیهوده صنم را» غایة ما فی الباب، خطاب به غیبت
 بدل خواهد شد.

اقول: سنگ را بالاتفاق به معنی مانع است، پس شیخ می‌گوید به سبب^۱ وصول
 سنگ صنم را ساخته‌ای و اَلَّا از بتکده تا کعبه فاصله نیست. میرزا صائب هم سنگ صنم
 بسته، چنان که گوید، بیت:

در دل سنگ صنم قحط شرار افتاده است

تا به سرگرمی من برهمنی ساخته‌اند

وجه نامربوطی و اهتمام^۲ در غلطِ آن به عبارتِ کثیرالافاده و اِنْ صدر عن غیره اَيْضاً
 چیست.

*

قوله:

نسیمی که خیزد ز گلگشتِ کویت دماغ خرد را معطر نماید
 قال: عجب است که جای گلزار «گلگشت» آورده [۱۲۸ ب] و اَلَّا نسیم از گلگشت
 خیزد چه معنی دارد.

۱. ص: ای برهمن مانع وصول خود.

۲. ص: اهتمام آن.

اقول: معنی دارد. چه خیزد به معنی پیدا شود آید، چنان که در شرح سکندرنامه در تحقیق معنی رستاخیز و رستخیز خود هم به این معنی تصدیق کرده‌اند و این شعر را طاهر نصرآبادی در تذکره خود به نام استادی نوشته، بیت:

شب نخواهم شود که پیش رخت شمع پُر عاشقانه می‌خیزد
به معنی^۱ می‌آید. و میرزا صائب گوید، بیت:
مرا اسباب عشرت از دل دیوانه می‌خیزد

شراب و مطرب و معشوق من از خانه می‌خیزد
یعنی پیدا می‌شود. و^۲ گلگشت به معنی آمدن نیز مستعمل است. صائب فرماید،
بیت:

عرق کلک سبک سیر مرا پاک کنید^۳ که ز گلگشتِ سرِ کوی سخن می‌آید
شیخ می‌گوید نسیمی که از گلگشت کوی تو آید، دماغ خرد را معطر نماید.
*

قوله:

نمی‌شود لب شیرین خاطر آشوبان که نشکنند به داغ دلم نمکدان را^۴
قال: لفظ نمی‌شود به معنی «ممکن نیست» پس لب شیرین مبتدا بود و نشکنند خبر
آن و کاف، اینجا هر چند بی‌موقع واقع گشته لیکن این^۵ قسم در کلام اکابر واقع است؛
در این صورت افراد مبتدا و جمع آوردن خبر بود و آن به غایت مستبعد و مستهجن
است.

اقول: سبحان الله! با وصف وقوع کاف کذایی در کلام اکابر در شعر شیخ بی‌موقع
گفتن البته بی‌موقع است. امثال افراد و جمع در کلام اساتذہ بسیار است و مستشهدات
آن بالا گذشت. و محسن تأثیر گوید، بیت:

۱. ص: یعنی.

۲. ص: و از.

۳. ص: کند.

۴. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: دیوان حزین، ص ۲۰۳.

۵. ص: این، ندارد.

ما تُند خو چو شعلۀ شمعییم بی‌ضرر کس خنجر کشیدهٔ ما را نخورده است
 و شیخ فیضی فیاضی که اعلم‌العلمای وقت خود^۱ بود نیز گوید، بیت:
 از کنهٔ کنال او چه یابیم ما هیچمدان آفرینش
 و حیاتی گیلانی گفته، بیت:

یاد آن وقت که ما دل شده یاری بودی هر کسی را به سر کوی تو کاری بودی
 در شعر اول بیان لفظ ما که جمع است با تندخو^۲ و در شعر دوم هیچمدان و در
 شعر سوم دل شده، که هر سه مفرد است واقع شده و حضرت لسان‌الغیب^۳ نیز
 می‌فرماید، بیت:

الا ای همنشین دل که یارانت برفت از یاد
 مرا روزی مباد آن دم که از یاد تو بنشینم
 شیخ نظامی گنجوی^۴ نیز فرماید، بیت:
 نبود آفرینش تو بودی خدای نماند همه هم تو باشی بجای
 *

قوله:

گیرم که شکبید [۱۲۹ الف] دل من رحم تو چون شد
 بردار نقاب از رخ و بنمای لقا را^۵
 قال: نمودن لقا چه معنی دارد. چه^۶ در صرح و غیره لقا به معنی دیدار کردن نوشته.
 اقول: ای که فرخ لقا و حور لقا و خورشید لقا در مقام صفت در موارد^۷ زبان‌دان
 واقع گشته بر این تقدیر بی‌معنی باشد و لیس کذلک. فارسیان^۸ به معنی صورت و چهره
 آرند، صائب گوید، بیت:

۱. ص: خود، ندارد.

۲. ص: تندخو، ندارد.

۳. ص: لسان‌غیب.

۴. ص: گنجه.

۵. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: دیوان حزین، ص ۲۰۵.

۶. ص: چه، ندارد.

۷. ص: موارد کلام.

۸. ص: در فارسی.

صائب نتواند گهر اشک نریزد آن را که نظر بر رخ خورشید لقایست
دیگری گفته، بیت:

سیاهی تو روان باز پس فرستادم عطای تو به لقای تو باد ارزانی
طرفه این که خان محقق خود هم گفته‌اند، آرزو، بیت:
صبح خبر شد حاکم را کان دوشیزه ماه لقا

*

قوله:

از زهر عتاب تو دلم چشمه نوش است دادی به شکر غوطه لب بوسه ربا را^۱
قال: از لب بوسه ربا اگر مراد لب عاشق است، پس لفظ «از زهر عتاب تو» بیجا
است و اگر مراد لب معشوق بود هم عبارت مذکور بی‌فایده، با آن که لب معشوق را
بوسه ربا گفتن نامناسب است. غرض که معنی این بیت خوب دریافته^۲ نشد.
اقول: بوسه ربا لب معشوق است به تصور معنی مذهبون، غافل از محاورات اساتذہ
لب معشوق را بوسه ربا نامناسب گفتن پُرغریب است، زیرا چه بوسه ربا از عالم دل ربا
است یعنی بوسه را لب شیرین او به خود کشد. میرزا صائب گفته، بیت:
چشم بر حرف لب بوسه ربا می‌باید حسن سهل است ز معشوق ادا می‌باید
و لفظ ربا به این معنی در مستعملات شعرا بسیار است، از آن جمله ظهوری در
مدح ممدوح گوید، نثر:

”حروف و کلمات در سلامت چنان منخرج آشنا و نفس ربا باید که دیر خواندن لکنت
به زود خواند طلاق مبدل گردد“.

معنی شعر این است که لب بوسه ربا خود را در شکر غوطه داده‌ای که از زهر
عتاب تو دل من چشمه نوش گردید، فَافْهَمُ و تَأْمَلُ.

*

۱. ص: آرزو، ندارد.

۲. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: دیوان حزین، ص ۲۰۵.

۳. ص: فهمیده.

۴. ص: گردیده.

قوله:

برهمن زاده‌ای زَنار بندی برده ایمانم

که سودا می‌کنم با کفر زلفش دین و ایمان را

قال: در معنی هر دو مصرع تأمل لازم است تا واضح شود که هر گاه [۱۲۹ ب] برهمن‌زاده ایمان را برده باشد، دیگر سودای دین^۱ چه قسم درست شود و نیز قید زَنار بندی با وجود برهمن‌زاده زاید است، چه هیچ^۲ برهمن‌زاده بی‌نیاز زَنار نمی‌باشد^۳.

اقول: میر نجات در این شعر که بیت:

نجات ما مگو چیزی ندارد جز پریشانی ز مژگان تو ایمان را به غارت داده دارد

گفته که نجات از مژگان تو ایمان را به غارت داده دارد، پس چیزی که به غارت رفته باشد چه قسم باقی ماند و آوردن قید زَنار بند با وصف لفظ برهمن‌زاده از عالم سرو بوستان است که اکثر واقع شده. نجات گوید، بیت:

هجوم زیر دستان نفس رعنا را کند کافر ز طوق قمریان زَنار سرو بوستان دارد

فیاض لاهیجی هم دارد، بیت:

گر به صد تکلیف بگشایم نظر بر سرو باغ میل حسرت بی‌تو در چشم تماشا می‌کنم

*

قوله:

تا نام شب وصل تو آمد^۴ به زبانم چون شمع لبم می‌مکد از ذوق^۵ دهن را^۶

قال: لب شمع چه معنی دارد، زبان می‌باید؛ مع هذا مکیدن دهان چه صورت دارد،

چه دهان عبارت از سوراخی^۷ است که طعام و شراب از آن داخل بدن^۸ می‌شود.

۱. ص: دین و ایمان.

۲. ص: هیچ، ندارد.

۳. ص: نباشد.

۴. ص: آید.

۵. ص: شوق.

۶. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: دیوان حزین، ص ۲۳۵.

۷. ص: سوراخ.

۸. ص: بدن، ندارد.

اقول: لب شمع معنی دارد، چه حرف آمده است و مستعمل الفصحاً، از آن جمله صائب گوید، بیت:

ز لب مکیدن شمع این دقیقه روشن شد

که حسن^۱ تشنه لب لعل آبدار خود است

جای دیگر گوید، بیت:

خموش باش که چندین هزار شمع اینجا

مکیده‌اند لب خامشی و مدهوش‌اند

و مکیدن دهان از افادات^۱ طالب آملی است، بیت:

چو نام او برم از ذوق^۲ مدتی کارم بجز لب و دهن خویشتن مکیدن نیست

*

قوله:

تلقین لب لعلی جان‌پرور ساقی است

گر ذکر دوام است و گر شرب مدام است^۳

قال: «لب لعلی» لفظ تازه است، اگرچه لعلی به معنی سرخ است^۴ چنان که شراب لعلی گویند و لعلی نقاشان به معنی رنگِ سرخی است که آنها بکار دارد^۵ لیکن لب لعل مسموع است نه لب لعلی.

اقول: لب لعلی از میرزا طاهر وحید باید شنید چنان که گوید، بیت:

پیمانہ بہر بوسہ لبہای لعلیت صد بار پیش شیشہ می کاسہ بند کرد

*

قوله:

دی است نوبت ما بی‌بضاعتان ساقی که عقد دختر رز در بہار نتوان بست^۶

۱. ص: احادیث.

۲. ص: شوق.

۳. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: دیوان حزین، ص ۲۶۰.

۴. ص: هست.

۵. ص: دارند.

۶. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: دیوان حزین، ص ۲۷۱.

قال: نکاح به نوبت [۱۳۰ الف] نمی‌باشد، ظاهراً مراد از آن عقد متعه بود که بعضی دوری نیز جایز داشته‌اند.

اقول: معنی که از لفظ نوبت به خاطر مبارک رسیده مراد شیخ آن نیست، بل مقصودش آن است که وقت نکاح ما بی‌بضاعتان دی^۱ است، بر تقدیر تسلیم دوری بودن متعه که اختراع تازه است، مسئله کجایی است. حاشا که متعه دوری نزد امامیه جایز باشد، هذا افک^۲ عظیم. بی‌اغراق این حرف ناشی از تعصب و تعنف^۱ است، عیاذاً بالله من الاختراع و البهتان.

*

قوله:

از صحبت صوفی منشان سوخت دماغم ای باده‌پرستان ره میخانه کدام است
قال: صوفی منشان بیجا است، زیرا چه مخاطب و معاتب شعرا زاهدان‌اند که
مقابل‌اند با شراب خواران. و اگر گویند مراد از صوفی منشان صوفیان سالوس‌اند^۲ گوئیم
پس زاهدمنشان نیز درست باشد و حال آنکه در هیچ جا دیده نشده، با این همه از
صحبت دماغ سوختن چه معنی دارد، از گفت و گو دماغ می‌سوزد.

اقول: هر چند من حیث القیاس^۳ لفظ صوفی منشان بل زاهدمنشان غلط نیست و از
عالم منصور مزاجان است که میرزا صائب گوید، بیت:

کاسه در خون جگر می‌زنم و می‌نوشم

خون منصور مزاجان می یک جوش من است

لیکن غیرمانوس الاستعمال هست و عبدالرزاق فیاض جواب از صحبت دماغ سوختن

چه معنی دارد می‌گوید، بیت:

محض از برای خاطر پروانه‌ها به بزم

شب تا صبح شمع نشست و دماغ سوخت

*

۱. ص: تعسف بی‌جا.

۲. ص: سالوسی.

۳. ص: القیاس ندارد.

قوله:

به خون خویش ز بس تشنه کرد عشق مرا

به تیغ اگر کشدم خون من فرو نچکد^۱

قال: خصوصیت تیغ بیجا است، به خنجر و تیر نیز اگر کشد همین حالت خواهد

بود.

اقول: بر این تقدیر در اشعار اکابر هم خصوصیت تیغ بیجا باشد. میرزا باقر داماد

اشراق، بیت:

او را نتوان به ما به زنجیر ببست ما را نتوان ازو به شمشیر برید

رضی اریمانی گوید، بیت:

نه چنان است با تو پیوندم که بریدن توان به شمشیرم

شفیع اثر گوید، بیت:

مانند نال [۱۳۰ ب] خامه محال است جز به تیغ

مهرت برون رود ز دل بی‌قرار ما

*

قوله:

شب هجران سپاه درد را شور حزین تو درفش کاویان از ناله مشکین پرند آرد

قال: درفش کاویان اینجا هیچ کار نمی‌کند. ظاهراً جناب شیخ چون خیلی معتقد

کلام قدما است، متأخرین را مطلقاً وجود نمی‌گذارد. گاه‌گاهی از راه تشبیه لفظ باستانی

در غزل می‌آرد. مع هذا ناله مشکین پرند هیچ معلوم نیست، چه سیاهی ناله شهرت

ندارد.

اقول: هر گاه تشبیه ناله و آه به عَلم در اشعار اساتذده به حدّ تواتر رسیده، اگر شیخ

به فصاحت عَلم ناله را به درفش کاویان که آن به اتفاق جمهور عَلم است تشبیه داده،

مانعی نیست و مع هذا متتبع می‌داند که درفش کاویان در اشعار متأخرین هست

خصوصیت به کلام قدما ندارد. و این که خان مُنبّه الغافلین با آن که در کتاب مسمی

به مثمر مصنّفه خود اهتمام بلیغ در امتناع آوردن لفظ غریب و وحشی که تحقیق آن

۱. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: دیوان حزین، ص ۳۶۰.

موقوف باشد بر کتب مبسوطه لغت نموده‌اند و بنابر آوردن الفاظ غریبه بر مصنف کتاب قاموس از جهت عبارات^۱ گرفت گرفته‌اند، در این هر دو شعر که بیت:

همچو داهولی که بگریزد وحوش از دیدنش

وحشتی رو می‌دهد از صورت^۲ آدم مرا

بیت^۳:

نکردم شیخ را آنجا سلامی چون دوچارم شد

که اقدستای^۴ پیر دیر خود وردِ زبانم بود

لفظ داهول و اقدستا که اول با آن که در جهانگیری و ظاهراً در رشیدی مرقوم است زبانزد نیست، و ثانی لغت ژند و پاژند که پُر غریب و وحشی است و مع ذلک در هیچ شعری^۵ از اشعار متأخرین بل^۶ قدما هم دیده نشده، چرا آورده‌اند^۷. لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ. و برآوردن درفش کاویان که لفظی^۸ است آشنای زبانها خُرده می‌گیرند و تشبیه به باستانیان استغفرالله که مذموم باشد، زیرا چه متأخرین اگر پیروی قدما نکنند، پس استاد و امام فن دیگر کیست. بالجمله میرزا صائب^۹ و طالب آملی^{۱۰} به سیاهی [۱۳۱ الف] تشبیه^{۱۱} داده‌اند، چنان که گویند، میرزا صائب، بیت:

هر خسی قیمت نداند ناله شب خیز را

مرد^{۱۲} می‌باید که داند قدر این شب دیز را

۱. ص: عبارت.

۲. ص: دیدن.

۳. ص: دیگر.

۴. اقد بالفتح عجب، اقدستا یعنی ستایش عجب و نیکو

۵. ص: شعر.

۶. ص: بل، ندارد.

۷. ص: آورده.

۸. ص: نقلیست مشهور.

۹. ص: صائب.

۱۰. ص: طالب آملی ناله.

۱۱. ص: نسبت.

۱۲. ص: خسروی.

طالب آملی، بیت:

کشش کرد آن قدرها لجه غم جانب ظلمت

که دل در زیر بار ناله‌ام غرق سیاهی شد

*

قوله:

کتان طاقتم را پرده‌داری می‌کند حُسنش

رخش در شب خط ماه سحاب‌آلوده را ماند

قال: از محاوره معلوم می‌شود که اطلاق آلودگی بر دو نوع است. یکی آن که دو جوهر باهم مخلوط گردند به نهجب که حکم باعث و مبعوث^۱ به هم رسانند، چنان که «تیغ خون‌آلود» که تیغ گویا جوهر است. دوم اتصاف جوهری به عرضی، چنان که «چشم شرم‌آلود» بر این تقدیر ماه سحاب‌آلوده صحیح نمی‌شود و حجاب‌آلوده و نقاب‌آلوده به معنی شرم‌آلود است، مع هذا صحت لفظ تابع محاوره است و ماه سحاب‌آلوده مسموع نیست.

اقول: دامن خون‌آلوده و حرف خون‌آلوده و^۳ امثال آن که در محاورات واقع است حکم به تعمیم استعمال لفظ آلوده می‌کند و مع ذلک میرزا طاهر وحید گوید، بیت:
شام هجرانم ز بس در خون ناب‌آلوده است

دامنم ابری به نور آفتاب آلوده است

هر گاه ابر به نور آفتاب‌آلوده درست باشد تا^۴ ماه سحاب‌آلوده چه آلودگی دارد. اگر گویند که از ابر به نور آفتاب‌آلوده تا ماه سحاب‌آلوده فرق است، گوئیم هر گاه ابری بر روی ماه آید البتّه ماه و سحاب با هم در نظرها حکم باعث و مبعوث^۵ پیدا کنند
كما لا يخفى على الناظر. مع هذا در این بیت:

گر ببینم مصرع مژگان خواب‌آلوده‌ای می‌توانم گفت بیت انتخاب آلوده‌ای

۱. ص: منعوت.

۲. ص: خون، ندارد.

۳. ص: و امثال... تا... است، ندارد.

۴. ص: تا، ندارد.

۵. ص: منعوت.

میرزا طاهر وحید بیت انتخاب آلوده که هیچ اتصاف جوهر به عرض و عرض به جوهر ندارد درست داشته! ماه که در ته ابرآلوده به سحاب مرئی می‌شود چرا درست نباشد، فافهم و تدبیر.

*

قوله:

چشم و دل ز آیه و آب مرا پاکتر است

چشم‌پوشی مکن از ما دو سه عریانی چند^۲

قال: عزیزى از مردم هند بر لفظ^۳ «دو سه عریانی چند» اعتراض نموده [۱۳۱ ب] که این عبارت صحیح نیست یا دو سه عریان می‌باید یا عریانی چند و این اعتراض را یکی از نصیریان شیخ در وقتی که ایشان از شاهجهان‌آباد به لاهور تشریف برده بودند در خدمت ایشان^۴ نوشته، جواب طلب نمود. جناب شیخ جواب آن را به عبارتی که نوشته^۵ بود، در اینجا نوشته آید، و هو هذا.

”اینها ناشی از جهل و قَلَّتْ خُلَّتْ ایشان است. بدانند^۶ که در امثال این مقدمات^۷ بر فقیر روا نیست و اگر نشنیده بودند چه عجب لیکن به مقتضای آن که قیاس بر اشتباه خود نکنند و همین را حجت صحت انگارند در صحت آن چه شبهه است و محاورات عرب و عجم هر دو بر آن است و مرا فرصت بیان آن نیست.

خواجه‌جوی^۹ کرمانی گوید، بیت:

دو روزی چند اگر با ما نشیند خرد از بیخودی خود را نبیند

۱. ص: ندارد آورده داشته.

۲. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: دیوان حزین، ص ۳۴۹

۳. ص: بر لفظ... چند، ندارد.

۴. ص: در خدمت ایشان، ندارد.

۵. ص: نوشته، ندارد.

۶. ص: علم.

۷. ص: ندانند.

۸. ص: مقدمات غلط.

۹. ص: خواجه.

و همچنین خواجه شیرازی:

حسب حالی نوشتیم و شد ایامی چند

و ظاهر است که ایام دو سه روز است یا بیشتر.

مؤلف تنبیه الغافلین گوید که در واقع کلام زبان‌دان سند است اما به شرطی که به پایه استادی رسیده باشد و احتمال غلط در کلام او کم بود و سقمی در نظم^۱ او نباشد، و حق تحقیق آن است که زبان مردم ولایت هر چند اعتبار دارد اما زبان شعر و زبان محاوره از هم جدا است که وزن و قافیه سخت خلل اندازند و لهذا علمای عربی گفته‌اند *يَجُوزُ لِلشَّاعِرِ مَا لَا يَجُوزُ لِغَيْرِهِ*. به هر حال آنچه حضرت شیخ شعر خواجه به سند آورده‌اند واقعی آن است که شعر مذکور از ما نحن فیه نیست، چه مراد خواجه آن است که اگر عقل در مدت^۲ دو روز چند ساعت یا چند نفس با ما نشیند، یعنی از کم^۳ کمتر که کنایه باشد از نهایت مدت قلیل، و شعر خواجه شیرازی نیز از این عالم نیست چه ضابطه فارسیان است که صیغه جمع عربی را گاهی در محل مفرد استعمال نمایند.

اقول: بدیهی است که در شعر خواجه معنی مذهبون معترض اصلاً راست نمی‌آید زیرا که در [۱۳۲ الف] صورت مقصود بودن چند ساعت و چند نفس آوردن دو روز بیجا است و جوابی که در شعر خواجه شیرازی از استعمال فارسیان که صیغه جمع عربی را گاهی در محل مفرد استعمال^۴ نمایند نوشته‌اند، جواب مسکت نیست چه این ضابطه آن همه عام نیست که هر صیغه جمع عربی در فارسی این حال داشته باشد و بعضی الفاظ هست که جمع آن در فارسی به جای مفرد آرند، چنانکه خود گفته‌اند که

۱. ص: کلام.

۲. ص: سند، ندارد.

۳. ص: مدت، ندارد.

۴. ص: کم، ندارد.

۵. ص: استعمال، ندارد.

گاهی چنین واقع شود. از اینجا است که خان منبه الغافلین در مثنوی بحر خالق باری «رقوم»^۱ را در این شعر، بیت:

بود در آن کاغذ مرقوم بعد وصیت چند رقوم

مفرد اختیار نموده‌اند. به هر حال سند قول اکابر موجود است و جای انکار ندارد.

و مسعود سعد سلمان گوید، رباعی:

حنظل تلخ کامی دگر قند است یکسان باشد چو دهر کم پیوند است

اقبال تو ای خسرو و ادبار رهی است چون در نگرستم دو سه روزی چند است

و میرزا صائب نیز فرماید، بیت:

هست هشیار درین میکده شخصی صائب

مست این جام و صراحی دو سه حیرانی چند

و میرزا مهدی که طاهر نصرآبادی در تذکره خود او را از اجله فضلای نوشته، گوید،

بیت:

نیست انعام خدا روزی انعامی چند نشود خاصه حق ماحضر عامی چند

*

قوله:

گلستان محبت سرو آزادی نمی‌دارد

بهار عاشقی مرغ چمن‌زادی نمی‌دارد^۲

قال: از «مرغ چمن‌زاد» معلوم نیست که چه اراده فرموده، پس بهتر چنین است:

”بهار عشق جز مرغ قفس‌زادی نمی‌دارد.“

اقول: مرغ چمن‌زادی مرغی است که از ابتدای سر از بیضه برآوردن در باغ باشد.

شیخ می‌گوید که در بهار عاشقی مرغ چمن‌زاد نیست، چنانچه امیر خسرو قدس سره

فرماید، بیت:

چرا می‌نالد این مرغ چمن‌زاد مگر او نیز از یاران جدا شد

و عرفی شیرازی نیز فرماید، بیت:

۱. ص: مرقوم.

۲. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: دیوان حزین، ص ۲۹۸

به عندلیب چمن زادم [۱۳۲ ب] از بهشت مگوی
 به گلخن آمدم و کشت باغ من غلط است
 قبل از ادراک سخن، قلم به اصلاح سرکردن آیین کجا است، العفو ثم العفو.
 *

قوله:

پیداست در میانه که سود و زیان کیست خفّاش گرچه عربده با نور می‌کند
 قال: نور مطلق روشنایی است و خفّاش را اگر عربده هست با آفتاب است نه با نور
 مطلق، زیرا چه خفّاش شبهای ماهتاب برمی‌آید و در هوا پرواز می‌کند. مگر آن که
 گویند مراد از نور آفتاب است لیکن این مستبعد است.
 اقول: ادب مقتضی تسایم است و الا خصوصت خفّاش با نور مطلق به قول اکابر
 ثابت است چنانچه طالب آملی گوید، بیت:
 چشم خفّاشم به ظلمت مایل از پرتو نفور خلوت بی‌شمع و بزم بی‌چراغم آرزوست
 ایضاً گوید، بیت:

چشم دشمن روشن از بخت سیاه من شود

ظلمت شب سرمه باشد دیده خفّاش را
 بارها دیده شد که شبها خفّاش اگر در خانه درآید و چراغ روشن باشد سراسیمه
 چون مرغ آشیان گم کرده به اضطراب درآید و جابه جا افتد تا وقتی که چراغ خاموش
 کنند یا به طرفی برند^۱، چنانکه از بزم بی‌چراغم که در شعر مذکور طالب آملی واقع
 است مستفاد می‌گردد.^۲

*

قوله:

صد صبح برآید ز گریبان شب تار تا نکهتی از زلف سمن سای تو باشد^۳

۱. ص: ببرند.

۲. ص: می‌شود.

۳. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: دیوان حزین، ص ۳۰۳.

قال: زلف سمن سا گفتن، اگر چه دیگران هم گفته‌اند، تعریف معشوق پیر نمودن است و مؤید این است که سابق صبح برآید گفته. اگر گویند تشبیه به سمن در بو است، گوئیم در این صورت زلف کافور سا نیز می‌توان گفت.

اقول: زلف سمن سا هر گاه در کلام دیگران هم واقع است، حکم به غلط چرا، مگر قول آنها قابلیت قبول ندارد که چنین فرموده‌اند؟ بالجمله شعرا زلف را به اعتبار این که سمن^۱ عارض را می‌ساید سمن سا گفته‌اند و می‌گویند و مفید همین معنی است مصرع اولی. آقای شاپور گوید، بیت:

با این سر تسلیم که بر پای تو دارد عالم خطر از زلف سمن سای تو دارد

*

قوله:

هر زخم به روی دل عاشق در فتح است زین پیش ز تیغ تو ستمگر چه گشاید

قال: [۱۳۳ الف] شناسنده اسلوب سخن می‌فهمد که در مصرع اول تعریف زخم است و در مصرع دوم بیان اعتذار قصور تیغ و هر دو اینجا به هم منافات دارند. این قسم کلام در حق خود می‌توان گفت، مثلاً عاشق گوید که در هر قدمی جانی نثار معشوق کردم. بیش از این از دست عاشق که به هزار جان فریفته اوست چه می‌آید؟ و نمی‌فهمد این را یک^۲ کسی که مهارت در این فن داشته باشد.

اقول: آنچه متبادر به ذهن است در مصرع دوم بیان اعتذار قصور تیغ نیست چه شیخ می‌گوید که تیغ تو کاری کرده که هر زخمش بر روی دل عاشق در فتح شده، زیاده بر این^۳ کدام چیزی است که از او آید، یعنی فوق این وجه ممکن الصدور^۴ نیست چنانکه تسایم شیرازی از این عالم بیتی دارد، بیت:

چون منی را نمود با تو یکی چه کند بیش ازین دگر اخلاص

*

۱. ص: سمن، ندارد.

۲. ص: مگر.

۳. ص: ازین.

۴. ص: ممکن الصدر.

قوله:

سینه چاک چه سازد به شکوه دل ما فرّ سیمرغ کجا در قفسی می‌آید^۱
 قال: فر در قفس آمدن عبارت طرفه است، ظاهراً گنجیدن باید.
 اقول: این اعتراض از عالم اعتراض است که بر شکوه آمدن گذشت و جوابی که در
 آنجا قلمی گشت در اینجا هم کفایت می‌کند.
 *

قوله:

در زیر سنگ مانده کفم از فسردگی پیغام چاک را به گریبان که می‌برد^۲
 قال: دست به زیر سنگ آمده^۳ شهرت دارد نه کف^۴. مع هذا چاک کردن گریبان
 به دست است نه به کف، پس صحیح چنین است:
 «در زیر سنگ دست من است از فسردگی»
 اقول: کف به معنی دست بسیار آمده چنانکه گذشت و میرزا صائب گوید، بیت:
 منم آن آینه خاطر که رگ خواب جهان همچو مژگان به کف دیده بیدار من است
 *

قوله:

دهد گر لعل سیرابت منادی جانگذاران را
 خضر لب تشنه از سرچشمه حیوان برون آید^۵
 قال: «منادی دادن» فارسی غیرمأنوس است، در این صورت این مصرع بهتر است:
 «زند گر لعل سیرابت صلایی جان گذاران را»
 لیکن خضر علیه السلام از جانگذاران نیست. مع هذا از سرچشمه برون آید نیز
 بی‌موقع است، مناسب از سرچشمه برخیزد است.

۱. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: دیوان حزین، ص ۳۰۸.

۲. همان، ص ۳۲۷.

۳. ص: آمدن.

۴. ص: نه کف به زید سنگ آمدن.

۵. حزین لاهیجی، شیخ محمد علی: دیوان حزین، ص ۳۳۵.

اقول: آنچه از تتبع دریافتیم غیرمأنوس لفظی است که در [۱۳۳ ب] کلام فصحا واقع نشده باشد. در منادی دادن اساتذده گفته‌اند؛ پس غیرمأنوس گفتن غیرمأنوس است. عرفی گوید، بیت:

منادی می‌دهد در شش جهت یأس که درد مفلسی درمان ندارد
سنجر کاشی هم دارد، بیت:

به میر قافله امشب جرس منادی داد که کاروان به زلیخا متاع نفروشد
منادی برکشیدن^۱ هم مستعمل است، ملأ جامی گوید، بیت:
منادی زن منادی برکشیده

و از سرچشمه برون آمدن بی‌موقع چرا است، گویند فلان از بهمان بیرون آمد و برآمد یعنی ترک آن کرد، چنانکه وحید گوید، بیت:

به خون ز لوح دل اندوه عیش رفته بشوی به این روش ز خمار شبانه بیرون آی
تَمَّ هَذَا كِتَابٌ بِعَوْنِ الْمَلِكِ الْوَهَّابِ بِه تاریخ بیست و هفتم شهر جمادی الاخر سنه
یک هزار و دو صد و سی و شش هجری [۱۳۴ الف].

۱. ص: منادی کشیدن.

۲. ص: برون.